

# بلند نگری (لانگ ویو)

فصلنامه



ISSN ۲۶۳۲-۳۱۶۸

ISSN ۲۷۵۳۳۹۸۰

دوره ۵ - شماره ۱ - دی ۱۴۰۱ / جمادی الاخر ۱۴۴۴ / ژانویه ۲۰۲۳

# بازسازی مقاومت، آزادسازی آینده

**افروز فاطمه زیدی**

فضای تنگ شده  
برای دگراندیشی  
در بریتانیای نئولیبرال

**سندیو هیرا**

سفر من  
از مارکسیسم تا  
نظریه‌ی استعمارزدایی

**صاحب مستقیم بلهر**

گریز از بارادایم‌های خطا:  
مسیرهایی برای تجسم بخشی مجدد  
به جهان اسلام

**ژائو سیلوا جور دائو**

پوشش از لیبرالیسم، تداعی متروپلیس  
(۱۹۳۷) و ایجاد مسیرهای جدید برای  
کنش سیاسی اسلامی در غرب

## فهرست مطالب

### ۲ ژانو سیلوا جوردائو

پرسش از لیبرالیسم، تداعی متروپلیس (۱۹۲۷) و ایجاد مسیرهای جدید برای کنش سیاسی اسلامی در غرب

### ۱۰ صاحب مستقیم بلهر

گریز از پارادایم‌های خطا: مسیرهایی برای تجسم بخشی مجدد به جهان اسلام

### ۱۴ سند یو هیوا

سفر من از مارکسیسم تا نظریه استعمارزدایی

### ۲۰ افروز فاطمه زیدی

فضای تنگ‌شده برای دگراندیشی در بریتانیای نئولیبرال



The Long View  
Quarterly Magazine

سردبیران:

فیصل بودی و

آرزو میروالی

بلند نگری (لانگ ویو) یک پروژه و از انتشارات  
موسسه اسلامی حقوق بشر لندن است  
(شرکت با مسئولیت محدود به شماره ۰۴۷۱۶۶۹۰)

وب سایت [www.ihrc.org.uk](http://www.ihrc.org.uk)

ایمیل [info@ihrc.org](mailto:info@ihrc.org)

تلفن ۰۴۴ ۲۰ ۸۹۰۴ ۴۲۲۲

دیدگاه نویسندگان، الزاماً دیدگاه یا اعتقادات موسسه  
اسلامی حقوق بشر را بازتاب نمی‌دهد.

تصویر روی جلد: «تغییر بی پایان»  
طراحی شده توسط نسرین شیخ جمال‌یل

## به نام خداوند بخشنده و مهربان

تحمیل فشار برای شکل‌دهی به جهانی جدید شاید در ۵۰۰ سال گذشته هرگز شدیدتر از حال حاضر نبوده است. بیش از یک قرن آشفتگی سرشار از نمونه‌هایی از مبارزات و پیروزی‌های جنبش‌های آزادی‌بخش و یورش‌ها و سازماندهی مجدد پس از شکست آن نیروهایی است که برای ابقاء وضعیت موجود تلاش کرده‌اند. چه درس‌هایی از این دوره می‌توان گرفت و ما که متعهد به عدالت و تحول هستیم، در چه موضعی باید خود را در تلاش برای ایجاد تغییر دائمی نقد کنیم؟

مقاله ژانو سیلوا جوردائو بن‌بست موجود برای سیاست اسلامی در غرب را توضیح می‌دهد، همان‌سیاستی که الزام درونی کردن تضادهای لیبرالیسم به عنوان پیش‌نیاز مشارکت مسلمانان یا سایر گروه‌های اقلیت را رد می‌کند. این وضعیت شاید به بهترین نحو در اتحاد بین مسلمانان و جناح چپ اروپایی آشکار باشد که خط‌کسلی را در زمینه‌ی بیان فرهنگ‌ها، روحیات و اخلاق اسلامی از جمله

ابزاری کردن ارزش‌های اسلامی در مورد جنسیت به‌عنوان چماقی که تفاسیر مختلف سعی کردند با آن دولت قطر را در جام جهانی فوتبال شکست دهند، یا واکنش‌های تند به ادعای نابرابری ناشی از رعایت حجاب در ایران و دیگر کشورهای روشن کرده است. درونی‌سازی چنین آداب و رسوم در بین رهبری مسلمانان مهاجر و حتی در برخی جنبش‌ها و دولت‌های کشورهای با اکثریت مسلمان به مانعی برای تحول پدید شده است.

این سیاست مطلقاً یک کنش تخیلی نیست. به گفته جوردائو، احتمال چنین کنشی از قبل در اتحاد با سیاست دموکرات مسیحی وجود دارد. همچنین با برجسته کردن پیام‌های ضدفاشیستی فیلم کلاسیک فرینز لانگک به نام متروپلیس، وی نشان می‌دهد که این سیاست در اعماق تخیل فرهنگی اروپا نیز وجود دارد. داشتن شجاعت رهبری تغییر با دفاع از ارزش‌هایی که برجسته اسلامی دارند اما برای آزادی منصفانه و عادلانه، خود را محدود به حوزه اسلامی نمی‌دانند موضوعی است که در مقاله دوم ما، بر اساس گزیده‌هایی از کتاب صاحب مستقیم بلهر با عنوان اسلام مفهومی: گریز از پارادایم‌های خطا جریان دارد. بلهر با نگاهی به

قریب‌الوقوع بودن آخرالزمان مسیحایی، استدلال می‌کند که پیروان حضرت مهدی (عج) صرفاً کسانی از ما نیستند که ادعا می‌کنیم منتظر او هستیم، بلکه آن پیروان باید صلاحیت نیز داشته باشند. این صلاحیت، که در حال حاضر در سازمان مسلمانان و در سطح فردی غایب است، ما را ملزم می‌کند تا به فراتر از ساختارهای اقتصادی و اجتماعی موجود نظر افکنیم. او استدلال می‌کند که اصلاح این موارد، اگر چه دشوار است، اما هدف بنیانی مسلمانان، ایجاد جهانی است که در آن عدالت برای همه حاکم باشد.

بلهر مانند جوردائو از نقش شهر آگاه است که در این مورد یکی از موانع خودکفایی کامل برای افراد و جوامع کوچک است. به همین ترتیب، راه‌حل‌های اقتصادی مانند بازگشت به استاندارد طلا نیز ما را در عصر کنونی به جایی نمی‌برد، چرا که اکثریت قریب به اتفاق ذخایر طلا توسط کسانی کنترل می‌شود که به نفع آنها است تا نظم اقتصادی هولناک کنونی را ابقاء کنند.

مقاله سوم ما، از سنندویو هیوا، گزارشی عمیقاً شخصی و در عین حال مرتبط از سفر ایدئولوژیک

با ایمیل به نشانی [info@ihrc.org](mailto:info@ihrc.org) حساب توییتری ما [@ihrc](https://twitter.com/ihrc) یا با یافتن ما در فیسبوک به گفتگوی ما ببینید. حتی می‌توانید نامه‌ای به سبک قدیمی به موسسه اسلامی حقوق بشر لندن (Wembley, HA9, 598 IHRC, PO Box) 7XH, UK برای ما ارسال کنید. یا برای حضور در یکی از رویدادهای ما به آدرس (Preston Road, 202) 8PA Wembley, HA9 در نمایشگاه کتاب موسسه اسلامی حقوق بشر مراجعه کنید (وقتی بحران ویروس کرونا فروکش کرد). ما همچنین رویدادها را به صورت برخط هم قرار می‌دهیم، بنابراین [www.ihrc.tv](http://www.ihrc.tv) هماهنگ شوید و در آدرس [www.ihrc.org.uk/events](http://www.ihrc.org.uk/events) می‌توانید ببینید چه رویدادهایی را در برنامه‌های آینده داریم.

# پرسش از لیبرالیسم، تداعی متروپلیس (۱۹۲۷) و ایجاد مسیرهای جدید برای کنش سیاسی اسلامی در غرب

نیاز به متحدین سیاسی در جستجوی جهانی جدید و عادلانه هرگز به این فوریت نبوده است. ژائوسیلوا  
جوردائوا استدلال می کند که مسلمانان در «غرب» باید همبستگی بی چون و چرای خود با جناح چپ  
سیاسی به طور فزاینده اسلام هراس را ارزیابی کرده و کنار بگذارند. برای مسلمانان در محیط های پراکنده،  
دستیابی به افراد و سیاست های مبتنی بر ایمان، راه طبیعی رو به جلو است، راهی که فریتز لانگ، خالق  
شاهکار «متروپلیس» آن را برای ایجاد تصورات فرهنگی، الهام بخش دانسته است.

چنین اتحادی بیزار هستند، ظهور اشکال  
اسراف آمیز لیبرالیسم احتمال این اتحاد را  
در آینده نزدیک بیشتر می کند.  
نیازی که مسلمانان غربی به اتحادهای  
سیاسی جدید دارند، به دلیل دو عنصر  
ضروری و الزامی است: اول، دشواری ها،  
تبعیض و افترا هایی که مسلمانان  
همچنان متحمل می شوند، مستلزم نیاز  
به سازماندهی و اقدام سیاسی است و  
دوم، بی طرفانه ترین متحدان ما، یعنی  
چپ ها، تکامل یافته اند، یا شاید باید  
گفت، در چند سال اخیر به سرعت و به  
طرز چشمگیری پسرفت کرده اند، یعنی  
با اتخاذ شکلی منحنی، غیر عملی و حتی تا  
حدی جانبداری از لیبرالیسم تا جایی که از  
آن به ویژه در زمینه های تنظیم خانواده، تولد  
و مسائل زناشویی، ارزش ها (یا فقدان آنها)  
کاملاً در تضاد با اصول اصلی اسلام است  
دفاع کرده است. این بدان معناست که  
جدایی بین دیدگاه سیاسی چپ و اسلام،  
همانطور که به تفصیل بحث خواهیم کرد،  
در این نقطه اجتناب ناپذیر به نظر می رسد  
و راجع به گذشته نیز می توان پنداشت که  
هر اتحادی همیشه محکوم به موقتی بودن،  
سطحی بودن و مخاطره آمیز بودن بوده است.

## جدایی بین چپ لیبرال و اسلام بسیار محتمل به نظر می رسد

لیبرالیسم به عنوان نیروی مسلط در بحران  
در مورد این ایده که لیبرالیسم فلسفه  
هژمونیک غرب است تا حدودی اجماع

خاکستر خود به قدرتمندترین نیروی  
سیاسی در اروپا تبدیل شد. بخش دوم  
قرن بیستم، به آرامی اما با اطمینان بیشتر  
بر ایدئولوژی های صلب و سخت تر،  
تهاجمی تر و جمعی تر فاشیسم، نازیسم  
و کمونیسم غلبه کرد. متروپلیس بینشی  
حیرت آور نسبت به تمامی ابعاد سیاسی،  
فرهنگی و دینی دارد و می تواند هم به  
عنوان اثری الهام بخش و همچنین مثالی  
برای نحوه تفکر، عملکرد و دیدگاه  
سوسیال دموکراسی مسیحی به جامعه  
باشد. شاید مهمتر از همه این است که  
این اثر به زیبایی تجسم می کند که  
چگونه سوسیال دموکراسی به عنوان  
یک کل موفق می شود در عین هراس از  
ایدئولوژی های رادیکال تر، به آرامی اما  
مطمئن، از طریق صبر و انعطاف پذیری، بر  
رقبای خشن تر خود غلبه کند. مسلمانان  
نه تنها نیاز مبرمی به یافتن راه های بهتر  
برای سازماندهی سیاسی در غرب دارند،  
بلکه برای انجام این کار نیاز به ایجاد  
هویت سیاسی روشنی دارند که توانایی  
نماینده گی و تقویت مسلمانان غربی را  
داشته باشد. این مقاله استدلال می کند  
که سوسیال دموکراسی مسیحی باید  
گویاترین منبع الهام آن باشد و به طور  
بالقوه، متخصصان آن بی طرفانه ترین  
متحدان سیاسی ما در زمینه ی تاریخی  
خاص ما هستند. و علیرغم این واقعیت که  
سوسیال دموکرات های مسیحی معمولاً به  
دلیل بی اعتمادی به اسلام و مسلمانان از

«... و با محبت تر از همه کس به اهل  
ایمان آنان را که گویند: ما مسیحی  
هستیم. این بدین سبب است که برخی  
از آنها دانشمند و پارسا هستند و تکبر و  
گردنکشی نمی کنند.» (قرآن کریم، ۵: ۸۲).

## مقدمه

علیرغم مخالفان فراوان آن، که به طرز  
عجیبی اغلب کمونیست های چپ تندرو  
هستند که برای دامن زدن به انتقادهای  
تند خود بر انتزاعات ایدئولوژیک تکیه  
می کنند، می توان تا حدودی به راحتی  
استدلال کرد که سوسیال دموکراسی یکی  
از موفق ترین مدل های سیاسی در تاریخ  
معاصر و به ویژه در کشورهای غربی به  
اصطلاح «صنعتی شده» است. در منشاء و  
مبادی آن، مسیحیان قرار دارند که چیزی  
را که اغلب به عنوان سوسیال دموکراسی  
مسیحی از آن یاد می شود، ابداع کردند.  
با وجود پیچیدگی های فراوان، قوی ترین  
مانیفست برای سوسیال دموکراسی مسیحی،  
به عقیده من، نه یک کتاب و نه یک  
مانیفست، بلکه یک اثر سینمایی، یعنی  
فیلم کلاسیک متروپلیس ۱۹۲۷ فریتز لانگ  
است.

فیلم متروپلیس (۱۹۲۷) به طور همزمان  
بهترین مانیفست برای سوسیال دموکراسی  
مسیحی است و از نظر تاریخی نیز به  
عنوان حسن ختام مالخولیایی آن قبل  
از حمله موقت رعد آسا توسط نازیسم  
عمل کرد، اما پس از تولد مجدد از

وجود دارد. همچنین اجماع فزاینده‌ای وجود دارد که لیبرالیسم نه تنها در حال تبدیل شدن به امری متناقض است، بلکه به سرعت از اصول بنیادین (و مفروض) آزادی و برابری خود دور می‌شود و این نیز به نوبه خود لیبرالیسم را به یک بحران وجودی دچار کرده است. «لیبرال سرخورده» اکنون یک نیروی سیاسی است که بایستی به حساب آورده شود؛ همان نیرویی که به طور فزاینده‌ای ایدئولوژی‌های رادیکال‌تر مانند راست نوارتجاع یا نیروهای متمایل به وابستگی‌های میانه رو تر، چپ میانه یا راست میانه را تشکیل می‌دهند. در حالی که برخی از آنها بسیار سرخورده هستند حساسیت‌های لیبرالی چپ گرایانه خود را با بی‌تفاوتی آشکار سیاسی جایگزین کرده‌اند. ظهور پوپولیسم در اروپا، برگزیت، انتخاب دونالد ترامپ، فراگیر شدن روزافزون مضامین و تنش‌هایی که مشخصه‌ی «جنگ‌های فرهنگی» هستند و ناتوانی چپ در خدمت به عنوان نیرویی برای مقاومت سیاسی واقعی، حتی در خدمت سکویی برای مشارکت مدنی بنیانی در طول همه‌گیری کرونا، همه‌ی این رویدادها، در یک سطح، جنبه‌های مختلف بحران لیبرالیسم را نشان می‌دهند. با وجود اینکه بسیاری متوجه منظره‌ی جذاب و دلهره‌آور نابودی لیبرالیسم شده‌اند، اما برخی دیگر متوجهی آن نیستند. بر خلاف لیبرال‌های سرخورده، که به طور فزاینده‌ای از لیبرالیسم فاصله می‌گیرند، برخی هستند که دقیقاً برعکس عمل می‌کنند و تمام تلاش خود را می‌بذلند تا به عنوان لیبرال ظاهر شوند. از جمله‌ی این افراد، مسلمانان لیبرال هستند. پارادوکس اصلی مسلمانان لیبرال این است که با وجود اینکه فکر می‌کنند در جهان اسلام پیشرو هستند، حداقل از یک جهت خاص تا حدودی عقب‌مانده هستند، زیرا آنچه که آنها لیبرالیسم می‌دانند، بینشی آرمانی از آن چیزی است که لیبرالیسم زمانی بوده یا می‌خواست که خود را نیرویی برای برابری و آزادی بیندارد، در حالی که لیبرالیسم امروز چیزی دقیقاً معکوس - دفاعی ناسازگار و خودسرانه از وضع موجود - است که به جای زیر

سؤال بردن نیروهای سیاسی غالب، در عین ارائه‌ی ایده‌های عجیب و غریب به دنبال اعتبار بخشیدن به نیروهای سیاسی غالب است و اغلب ترکیب فلسفی کاملاً متناقض، ترکیبی عجیب از تقدس بخشیدن به اراده‌ی افراد پست همراه با مفاهیم نادرست مارکسیستی از برابری ارائه می‌کند.

### اسلام و لیبرالیسم

لیبرالیسم معمولاً به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی متمرکز بر آزادی و برابری دیده می‌شود. با این حال، مطالعه‌ی عمیق‌تر فلسفه بنیانی آن نشان می‌دهد که ایده اصلی لیبرالیسم، اهمیت فرد، و به‌ویژه، حاکمیت اراده‌ی فردی است.

پارادوکس اصلی مسلمانان لیبرال این است که با وجود اینکه فکر می‌کنند در جهان اسلام پیشرو هستند، حداقل از یک جهت خاص تا حدودی عقب‌مانده هستند، زیرا آنچه که آنها لیبرالیسم می‌دانند، بینشی آرمانی از آن چیزی است که لیبرالیسم زمانی بوده است

لیبرال‌ها معتقدند که میل انسان یک قطب‌نمای اخلاقی مشروع است. از سوی دیگر، اسلام، مانند بسیاری از ادیان، تا حد زیادی عمیق‌تر می‌شود و از ما می‌پرسد که آیا در آنچه برای یک لحظه می‌خواهیم نفع ابدی ما را در بر دارد؟ به این معنا، اسلام ما را به زیر

سؤال بردن و فراتر رفتن از خواسته‌های شخصی خود به نفع خیر جمعی و نیز جستجوی معنویت فردی خود می‌کشاند، یا همانطور که قرآن به سادگی، زیبا و شیوا بیان می‌کند:

«... چه بسیار شود که چیزی را مکروه شمارید ولی به حقیقت خیر و صلاح شما در آن بوده و چه بسیار شود چیزی را دوست دارید و در واقع شرّ و فساد شما در آن است و خدا (به مصالح امور) داناست و شما نادانید» (قرآن کریم، ۲: ۲۱۶).

اگرچه ممکن است این امر بدیهی به نظر برسد، اما برای برخی اینچنین نیست. فقط به این دلیل که ما چیزی را می‌خواهیم به این معنی نیست که دنبال کردن آن مشروع یا حتی به نفع خودمان است. اما این تنها یکی از مشکلات متعدد لیبرالیسم است. لیبرالیسم مدرن غرق در پوچی و تضادهای عمیق خود، چرخشی اقتدارگرایانه در پیش گرفته است و خودسرانه مفاهیمی را که مطلق می‌داند انتخاب می‌کند و سپس به دنبال سرکوب دیدگاه‌هایی است که آنها را تهدیدی برای آن مفاهیم می‌داند. این تضاد ذاتی لیبرالیسم اغلب به عنوان «پارادوکس تساهل» نامیده می‌شود و لیبرال‌ها به طور فزاینده‌ای تمایل دارند این دیدگاه را اتخاذ کنند که ایده‌ها و اقداماتی که مغایر با آزادی و برابری تلقی می‌شوند باید به حاشیه رانده و سانسور شوند. همچنین اشاره شده است که بسیاری از تبعیض‌ها علیه مسلمانان در غرب از جانب راست محافظه کار نیست، بلکه از سمت چپ لیبرال است. همانطور که دانیال حقیقت‌جو با اشاره به خطوط متناقض و دلخواهی لیبرالیسم به طرز درخشانی بیان می‌کند:

آیا یک دولت دموکراتیک باید احزاب سیاسی را که به دموکراسی متعهد نیستند ممنوع کند؟ آیا یک نظام حقوقی لیبرال، که در غیر این صورت متعهد به آزادی عقیده است، باید باورهای غیر لیبرال را ممنوع کند؟ در یک عبارت، آیا «تساهل تبعیض‌آمیز» واقعا تساهل است؟ بسیاری از ممنوعیت‌های دینی علیه مسلمانان در اروپا با استفاده از این نوع منطق انجام می‌شود. ممنوعیت تاریخی احزاب سیاسی اسلام‌گرا در کشورهای

مانند مصر و ترکیه نیز بر همین اساس انجام می‌شود. اغلب این بحث مطرح می‌شود که اعمال و عقاید اسلامی منحصرأ در تضاد با یک جامعه آزاد و دموکراتیک است و بنابراین، به خاطر منافع عمومی، باید ممنوع شوند. با این حال، با ارجاع به خود سکولاریسم، آنچه ذاتاً خیر، شر، سودمند یا مضر است، به طور قطعی قابل شناخت نیست و قطعاً تمایز آن جزو وظایف حاکمیت نیست. نتیجه این است که توسل لیبرالیسم و سکولاریسم به خیر عمومی اساساً غیراصولی است و اغلب در خدمت دستکاری افکار افراد به منظور خدمت به منافع قدرت است.

بنابراین لیبرالیسم به عنوان مبنایی برای ممنوعیت اعمال اسلامی مورد استفاده قرار گرفته است. لیبرالیسم نه تنها نسبت به مسلمانان، بلکه نسبت به مؤمنان از هر نوع، به ویژه نسبت به مسیحیان، تهاجمی‌تر می‌شود. یا همانطور که سهراب احمدی در مقاله‌ای از وال استریت ژورنال به نام «لیبرالیسم: مؤمنان نیازی به اعمال دینی ندارند» نوشت:

«ترقی خواهان به طرز چشمگیری بر ایمان و سنت پیروز شده‌اند. حالا خود وجدان را هدف گرفته‌اند. آیا در لیبرالیسم جایی برای مسیحیان و دیگر مؤمنان وجود دارد؟ این سؤال بارها مطرح شده است و هر بار لیبرال‌ها قاطع‌تر از قبلی پاسخ می‌دهند: نه.»

این مقاله در ادامه نشان می‌دهد که چگونه سیاستمداران به طور فزاینده‌ای تحت فشار قرار می‌گیرند تا مواضع لیبرال اتخاذ کنند، یعنی در مورد مسائلی مانند همجنس‌گرایی و غیر آن تحت فشار قرار می‌گیرند تا در صورت عدم رعایت استعفا دهند. متناقض به نظر می‌رسد؟ بله، شاید بتوان گفت که «مسلمانان لیبرال» سرسخت خود را در باتلاق بزرگتری می‌بینند. این افراد همان موضع تهاجمی را اتخاذ می‌کنند، منتها از درون جامعه اسلامی. مسلمانان لیبرال به دنبال جلب رضایت، هم از لیبرال‌های غربی و هم به طور کلی کسانی که اسلام را مورد انتقاد قرار می‌دهند، نه تنها از اقداماتی که لیبرال‌ها با آن مخالفت می‌کنند فاصله می‌گیرند، بلکه اکنون این وظیفه را بر عهده گرفته‌اند که فضاهایی را باز کنند

که سر راه لیبرال‌ها قرار نگیرند تا حاکمان لیبرال خود را خشنود سازند. آنها اغلب یا از انتقاد شانه خالی می‌کنند یا حتی بدتر از آن، طوطی‌وار اتهامات «افراط‌گرایی» و «تعصب دینی» را نسبت به هر مسلمانی که جرأت دارد به هر مظاهری از ایمان و اعتقاد واقعی پایبند باشد، مطرح می‌کنند.

### دلجویی از اربابان لیبرال

شاید آشکارترین نمونه از تضادهای مسلمانان لیبرال، مساجد لیبرال و مورد «مسجد لیبرال» برلین باشد. اگرچه این پروژه غرق در واژگان مترقی است و علیرغم داشتن یک یا دو عنصر خوب، یعنی مفهوم تلاش برای پر کردن شکاف بین مسلمانان سنی و شیعه، این یک نمونه عالی از این است که چگونه مسلمانان لیبرال فعالانه به دنبال ممنوعیت برخی از اعمال در جهان به نام آزادی و برابری و صورت دهی به یک مورد جالب از عدم تساهل لیبرال خودسرانه هستند.

با ارجاع به خود  
سکولاریسم، آنچه ذاتاً  
خیر، شر، سودمند یا  
مضر است، به طور  
قطعی قابل شناخت  
نیست

...

توسل لیبرالیسم  
و سکولاریسم به  
خیر عمومی اساساً  
غیراصولی است و  
اغلب در خدمت  
دستکاری افکار افراد  
به منظور خدمت به  
منافع قدرت است

همچنین کاملاً روشن می‌شود که به نظر می‌رسد آنها مسجد را بر اساس آنچه لیبرال‌ها در حال حاضر دوست دارند، به

بازار عرضه می‌کنند، مهم نیست که این مفاهیم چقدر برای اکثریت جامعه‌ی جهانی مسلمانان عجیب، مضحک یا بی‌اهمیت باشد.

به عنوان مثال، مسجد برلین برقع و نقاب را ممنوع کرده است. این پس از آن صورت گرفت که خود آلمان برقع و نقاب را ممنوع کرد. مشکل این است که هیچ کس نمی‌داند واقعاً چند زن مسلمان در آلمان برقع و نقاب می‌پوشند. حتی برخی می‌گویند کمتر از ۳۰۰ زن نقاب می‌زنند و کسانی که برقع می‌پوشند تقریباً به همین تعداد است. بنابراین حدود ۶۰۰ زن در یک کشور ۸۰ میلیونی وجود دارند که نقاب یا برقع می‌پوشند. چنین نسبتی به سختی آن را به یک مشکل بومی تبدیل می‌کند که نیاز به هر نوع مقرراتی داشته باشد. بنابراین، اگر عملاً هیچ کس آنها را نمی‌پوشد، چرا مسجد لیبرال حتی باید به ممنوعیت آن اهمیت دهد و سپس آن را اعلام عمومی کند که انگار چیزی افتخارآمیز است؟ خب، پاسخ ساده است - خود ممنوعیت به سختی مورد توجه قرار می‌گیرد، زیرا احتمال اینکه کسی که نقاب یا برقع می‌پوشد برای ورود به مسجد حاضر شود بسیار کم است. هدف اصلی این است که به دیگر لیبرال‌ها نشان دهیم که آنها به عنوان مسلمانان لیبرال با نشانه‌های «افراط‌گرایی» مبارزه خواهند کرد، حتی اگر این اقدام به معنای تعقیب ارواح، یا در این مورد، مبارزه با تهدید غیر موجود برقع باشد. بنیانگذار مسجد لیبرال حتی تا آنجا پیش رفت که برای مشروعیت بخشیدن به ممنوعیت نقاب و برقع به «نگرانی‌های امنیتی» اشاره کرد. پس از همه‌گیری، که در آن همان لیبرال‌هایی که از برقع متنفرند و ادعای نگرانی‌های امنیتی داشتند، به طور متناقض کسانی بودند که با تعصب بیشتر از پوشیدن ماسک دفاع کردند، صرف نظر از اینکه مطالعات علمی واقعی در مورد اثربخشی آن چه می‌گویند چه نظری دارند، این ممنوعیت را مضحک‌تر جلوه داد. همچنین تأکید عجیبی بر این واقعیت وجود دارد که این مسجد لیبرال به مسلمانان دگرپاش جنسی مشروعیت می‌دهد. چرا؟ زیرا دفاع از حقوق

و شخصیت‌های سیاسی فرصت طلب جذاب است، فروکش می‌کند. روز به روز افراد بیشتری از لیبرالیسم روی گردان می‌شوند زیرا لیبرالیسم آنها را نمایندگی نمی‌کند. پس چرا ما به عنوان مسلمان باید به دنبال مصالحه با عقاید خود برای پیوستن به یک ایدئولوژی سیاسی باشیم که در حال غرق شدن است، در حالی که خود اسلام در حال تفوقی آشکار است؟

### فمینیسم استعماری تهاجمی چپ و گرایش دگرپاشی جنسی محور اتحاد چپ و اسلام

از نظر تاریخی، استعمار همواره با این باور که استعمارگران بر استعمارشوندگان برتری دارند، تداوم و توجیه شده است. تا به امروز، این افسانه که بهره‌برداری اقتصادی از آفریقا، آمریکا، آسیا و اقیانوسیه توسط قدرت‌های اروپایی (و بعداً توسط ایالات متحده) و نسل‌کشی‌های همراه با آن، دستاوردهای فرهنگی و اجتماعی به همراه داشته است برای توجیه تهاجمات نظامی و فیزیکی و تهاجم ذهنی که مردم بومی در معرض آن قرار دارند استفاده شده است. ذهن انسان به گونه‌ای عمل می‌کند که یک مهاجم فرضی بدون متقاعد کردن «سربازان» خود که در تهاجم و حمله به مردم بیگانه، در واقع فضیلت‌مند و متعهد هستند، امکان لازم برای اجرای پروژه استعمار نو را پیدا نمی‌کند. مجموعه‌ای از اقدامات ضروری شعر رودیارد کیپلینگ با عنوان «مسئولیت مرد سفید» شاید بهترین نمونه از آمیزه‌ای از پدرگرایی، نژادپرستی، تسلیم و تلاش برای توجیه غیرقابل توجیه باشد - در این مورد خاص، عموماً پذیرفته شده است که این شعر برای ایجاد انگیزه در سربازان ایالات متحده آمریکا برای حمله به فیلیپین سروده شده است.

در دوره‌های اخیر، یکی از رایج‌ترین بهانه‌ها برای مشروعیت بخشیدن به تهاجمات نظامی که هدف اصلی آن به انقیاد آوردن افراد بیگانه و متعاقب آن سرقت منابع طبیعی آنها است (فرآیندی که هدفی مشابه استعمار دارد، اما از روش‌های متفاوتی استفاده می‌کند و بنابراین «استعمار نو» نامیده می‌شود) این استدلال است که مردمان مورد تهاجم

آنچه واقعاً هستند جلوه دهند، حتی گاهی اوقات در این فرآیند با اسلام‌هراسان، کلاهبرداران یا حتی تئونازی‌ها متحد می‌شوند.

در همان مطلب تلگرافی همچنین آمده است:

«دانشجویان مسلمانی که از محیط‌های آزادتر هستند، دین خود را انکار می‌کنند تا توسط مسلمانان محافظه کار مورد آزار و اذیت قرار نگیرند. ما باید به این موضوع پردازیم و با آن مقابله کنیم. شما تنها می‌توانید از طریق مثال زدن، باز کردن درها به فضایی که در آن هر سؤالی برای پرسیده شدن مجاز است، به تغییر دست پیدا کنید.»

از سوی دیگر، این نکته‌ای عالی است. مسلمانان به فضاهایی نیاز دارند که بتوانند آزادانه در مورد مسائل بحث کنند. اما مقصر اصلی کیست؟ آیا فقط باید مسلمانان محافظه کار را مقصر فقدان باز بودن در مساجد بدانیم، در حالی که در انتقاد از برنامه‌های نظارتی دولت که مسلمانان را به طور غیرقانونی هدف قرار می‌دهند، یا حمایت دولت‌های غربی از عربستان سعودی، که حامی اصلی اسلام واپس‌گرایانه در سراسر جهان است ناکام هستیم؟ از این نظر نیز مسلمانان لیبرال به طور کلی از بررسی این مسائل باز می‌مانند و در عوض به جانبداری از قدرت‌ها وفادار می‌مانند.

### بر قایق در حال غرق شدن لیبرالیسم سوار نشویم

مشکل اصلی «مساجد لیبرال» و بنیانگذاران آنها یعنی «مسلمانان لیبرال» این است که به نظر نمی‌رسد که بخواهند اسلام را در یک خط منطقی یا منسجمی تفسیر کنند، آنها صرفاً برای خوشایندی ایدئولوژی غالب امروزی می‌خواهند ناصداقانه وانمود کنند که اسلام ذاتاً لیبرال است. یکی از مشکلات اصلی این است که لیبرالیسم به طور فزاینده‌ای بی‌ثبات، متناقض و گاه مضحک است. لیبرالیسم در حال فروپاشی است، در پرداختن به نگرانی‌های توده‌ها ناتوان است و به طور فزاینده‌ای به مبارزات شبهه رادیکال که برای جهان‌وطنان طبقه متوسط رو به بالا، نوجوانان خرده‌بورژوا، نخبگان دانشگاهی

دگرپاشان جنسی به یک اولویت مطلق برای لیبرال‌ها تبدیل شده است. اینکه آیا این چیزی است که مسلمانان واقعاً به آن اهمیت می‌دهند یا نه، مهم نیست. برای لیبرال‌ها مهم است. در مورد تفکیک جنسیتی در مساجد هم همینطور. تفکیک جنسیتی یکی دیگر از وسواس‌های لیبرال‌ها است و برخی آن‌قدر آن را جدی می‌گیرند که اکنون آن را یک الزام سیاسی برای پایان دادن به تفکیک جنسیتی در اتاق‌های استراحت می‌دانند. هر مسلمانی که مرتباً به مسجد می‌رود، می‌داند که عموماً این زنان هستند که اصرار دارند فضاهایی مختص زنان وجود داشته باشد و با این حال مسلمانان لیبرال ادعا می‌کنند که با باز کردن مساجد غیر تفکیک‌شده از حقوق زنان دفاع می‌کنند. مجدداً حقیقت اهمیت‌ناپذیر، نظر مسلمانان هم مهم نیست و مشکلات واقعی جامعه مسلمانان که توسط خود مسلمانان تعریف شده است نیز هیچ اهمیتی ندارد. مماشات و تقلید از لیبرال‌های غربی تنها هدف اصلی است. در مورد مسجد لیبرال برلین همچنین به وضوح تلاشی برای پیروی از دستورالعمل‌های مستقیم ارائه شده توسط دولت آلمان صورت می‌گیرد. در تبلیغ تلگرافی مسجد می‌خوانیم:

«خانم آتس ابراز کرد ولفگانگ شوبله، وزیر دارایی آلمان، زمانی به او گفت که مسلمانان لیبرال باید با هم متحد شوند و این برای تحقق این ایده الهام‌بخش بود.»

بنابراین به گفته بنیانگذار «مسجد لیبرال» برلین، شیخ شوبله یکی از الهام‌دهندگان اصلی اهداف و قوانین این مسجد خواهد بود.

در نتیجه، این مساجد لیبرال در نظر بسیاری از مسلمانان چیزی جز شیرین‌کاری‌های ارزان روابط عمومی نیست که تنها کلیشه‌های منفی در مورد جامعه اسلامی را تقویت می‌کند. این برای همه‌ی دست‌اندرکاران، تحقیرکننده و تا حدودی شرم‌آور است.

علاوه بر این، مسلمانان لیبرال آماده‌اند تا کلیشه‌های منفی را در مورد جامعه اسلامی تقویت کنند تا تلاش‌های اصلاح‌طلبانه لیبرال خود را ضروری‌تر از

در حال «آزادی» یا «دموکراتیزه شدن» هستند. این بهانه بستگی به این دیدگاه دارد که مردمی که مورد تهاجم قرار می‌گیرند از نظر فرهنگی، اجتماعی و سیاسی عقب مانده و پست هستند. بدون این احساس، توجیه پروژه نواستعمارگری از حیز انتفاع می‌افتد، زیرا بدون این باور که افراد استعمارگر برتر از استعمارشدگان هستند، این روند همان چیزی خواهد بود که واقعا هست - کارزار انقیاد و دزدی سیستماتیک. بنابراین، اعتقاد به برتری مردم استعمارگر، اعم از برتری اجتماعی، فرهنگی، سیاسی یا اقتصادی، رکن اصلی کل پروژه استعمار نو است، همانطور که انسان‌زدایی از مردمان استعمار شده برای موفقیت خود پروژه استعمار حیاتی است. با این حال، جمعیت غربی به طور فزاینده‌ای از این استدلال مصون می‌ماند که تهاجمات نظامی برای تحمیل آزادی و دموکراسی است، زیرا آنها به طور فزاینده‌ای می‌بینند که این چیزی نیست جز بهانه‌ای برای مشروعیت بخشیدن به تهاجمات که نه دموکراتیزه و نه آزاد می‌کند و برعکس، ویرانی، بدبختی و بی‌عدالتی بیشتر را برای کشورهای هدف به ارمغان می‌آورد. بنابراین، حتی اکنون به‌طور فزاینده‌ای شاهد ظهور بهانه‌ای جدید برای ادامه پروژه نواستعمارگری هستیم: دفاع ادعایی از حقوق زنان و همجنسگرایان. یکی از بهترین نمونه‌های آن جلد مجله تایم در ۹ آگوست ۲۰۱۰ است که یکی از وسایل مورد پسند ایدئولوژی نواستعمارگری و امپریالیستی است که با نشان دادن تصویر یک زن افغان که در نتیجه آزار جسمی شدیداً از هم ریخته شده بود، ادعا می‌کند که: «اگر افغانستان را ترک کنیم چه اتفاقی می‌افتد».

این عکس زنی را نشان می‌دهد که متحمل آزار جدی و مذموم شده است و البته که آزار زنان موضوعی فوری است که باید به آن رسیدگی و حل کنیم، اما این تصور که حضور ارتش آمریکا به نوعی وضعیت زنان در افغانستان را بهبود می‌بخشد نه تنها نادرست است، بلکه توهین آمیز و متناقض است. بخشی از جمعیت که بیشترین آسیب را از جنگ می‌بینند دقیقاً زنان هستند. دفاع از تهاجم نظامی با بیان اینکه هدف از آن بهبود

وضعیت زنان در کشور مورد تهاجم است، دروغی تلخ است. علاوه بر این، نیروهای متجاوز از لحاظ تاریخی تمایل به تجاوز به زنان محلی و گاهی اوقات در مقیاس گسترده داشته‌اند، که بسیاری از آنها بسیار جوان هستند و در برابر وحشت اجتناب‌ناپذیر جنگ، آسیب‌پذیرتر شده‌اند.

## فمینیسم و مبارزه‌ی ادعا شده برای دفاع از حقوق زنان اغلب برای مشروعیت بخشیدن به اقداماتی منحرف می‌شود که در واقع منجر به خشونت و سوءاستفاده بیشتر از زنان می‌شود

...

## همچنین اصرار فزاینده‌ای بر «دفاع از حقوق همجنسگرایان» وجود دارد که ابزار دیگری است که به زرادخانه وسیع بهانه‌ها برای تداوم استعمار نو و بی‌انسان کردن مردمان جنوب اضافه می‌شود

موارد زیادی وجود دارد که سربازانی که ظاهراً برای آزادسازی یک کشور آمده‌اند، به تجاوز جنسی و گاهی اوقات حتی تخلفاتی که به قتل ختم می‌شود، مجرم شناخته شده‌اند. در افغانستان، یک دختر بر اثر جراحات ناشی از تجاوز وحشیانه در استان فراه جان باخت، در همان حال در عراق نیز یک دختر ۱۴ ساله به همراه سه تن از

اعضای خانواده‌اش پس از تجاوز توسط سه سرباز آمریکایی پیش از تیراندازی جان باختند. این موارد نادری خواهد بود که در آن چنین جنایاتی گزارش می‌شود و تعیین تعداد واقعی زنانی که در نتیجه تهاجماتی که ادعای «دموکراتیزه کردن» کشورهای جنوب را دارند متحمل چنین وحشتی شده‌اند، بسیار دشوار خواهد بود.

این موارد نشان می‌دهد که چگونه فمینیسم و مبارزه‌ی ادعا شده برای دفاع از حقوق زنان اغلب برای مشروعیت بخشیدن به اقداماتی که در واقع منجر به خشونت و سوءاستفاده بیشتر از زنان می‌شود، منحرف می‌شود. همچنین اصرار فزاینده‌ای بر «دفاع از حقوق همجنسگرایان» وجود دارد. این آشکارا ابزار دیگری است که به زرادخانه وسیع بهانه‌ها برای تداوم استعمار نو و بی‌انسان کردن مردمان جنوب اضافه می‌شود. در دسامبر ۲۰۱۱، هیلاری کلینتون وعده داد که ایالات متحده آمریکا فعالانه از حقوق همجنسگرایان از طریق دیپلماسی و «کمک اقتصادی» دفاع خواهد کرد. این بیانیه به عنوان خطاب به برخی از کشورهای آفریقایی تعبیر شد که تا حدودی با اظهارات بان کی مون تأیید می‌کرد که در ژانویه ۲۰۱۲ اعلام کرد رهبران آفریقا باید به حقوق همجنسگرایان احترام بگذارند. آنچه از آن زمان به بعد شاهد آن بودیم افزایش تداوم ادعای دفاع از حقوق دگرباشان جنسی در جناح چپ جهانی است که از انتخاب دونالد ترامپ به عنوان رئیس‌جمهور ایالات متحده در سال ۲۰۱۶ تا امروز به اوج جنگ‌های فرهنگی منجر شد.

حق آزادی و حق دفاع در برابر ظلم، البته باید از طریق استدلال، مناظره و دیپلماسی انجام شود. اما آنچه در بعد سیاسی و فرهنگی به طور فزاینده‌ای در حال وقوع است، تداوم سیاست‌های نواستعماری و ذهنیت ذاتی آن است که علیرغم داشتن اهدافی مشابه با فرآیندهای استعمار قدیمی، در حال حاضر تحت پوششی از بهانه‌های پیچیده، ناصادقانه و بدبینانه فزاینده در نهایت و به شکلی غیرقابل انکار صرفاً دزدی و انقیاد مردم بیگانه است. علاوه بر این، از دیدگاه

فرهنگی، جمعیت غربی، به ویژه آنهایی که خود را بخشی از «مقاومت» و مدارهای فکری بدیل می‌دانند و به‌ویژه لیبرال‌های سرسخت، در تحلیل خود از فرهنگ‌ها و ادیان مختلف ظرفیت رو به کاهشی برای تفکر انتقادی و منطقی از خود نشان می‌دهند. مهمتر از همه، به طور فزاینده‌ای درک می‌شود که به نام تساهل، فرهنگ‌هایی که دارای عقاید، آداب و رسوم و اعمال دینی متفاوت از تفکر لیبرال غربی هستند، به ویژه در رابطه با دیدگاه‌ها و عملکردهای آنها در مورد همجنس‌گرایی و نقش زنان در جامعه، از طریق عدم تساهل مطلق و بی‌امان هدف قرار می‌گیرند. به‌طور خلاصه، به نظر می‌رسد که فرآیندهای ناسان‌سازی افرادی که دارای فرهنگ‌ها و ادیان مختلف هستند افزایش یافته است و اکنون نه تنها برای توانایی غرب در سرکوب سایر نقاط جهان حیاتی است، بلکه به وضوح یک چرخ‌دنده کلیدی در جبهه تهاجمات بی‌وقفه غرب است. اینها نمونه‌هایی هستند که نشان می‌دهند تا چه حد بدیهیات و اولویت‌های ایدئولوژیک جدید جناح چپ، و به‌ویژه چپ لیبرال، کاملاً متضاد با باورهای اسلامی و نیز منافع اکثریت مسلمانان است.

### ایران، گرایش‌های ضد حجاب و دیگر شیفت‌های شرق‌شناسانه

تأیید نهایی که جایگاه برجسته‌تر مبارزه برای حقوق دگرباشان جنسی و همچنین تبعیت از شکلی خاص تهاجمی از فمینیسم استعماری و برتری‌طلبی غربی در میان جناح چپ غربی را نشان می‌دهد، واکنش اخیر غرب به مرگ غم‌انگیز مهسا امینی و اعتراضات متعاقب آن در ایران است. این رویداد با انبوهی از تفسیرها در مورد وحشیگری و عقب‌ماندگی فرهنگی ادعایی ایران، دعوت مستقیم به انقلاب و حتی تهاجم خارجی همراه و با کاریکاتورهای سیاسی که زن شجاع ایرانی را در حال رهایی از حجاب و فشارهای عنصر حکومت دینی ایران به تصویر می‌کشید، آمیخته شد. واقعاً بسیار تکان‌دهنده است که این روایات تا چه حد بدون تردید باقی می‌مانند و

شاید یکی از دلایل آن این باشد که این انگاره که معمولاً تحت صلاحیت جناح چپ است که گرایش‌های امپریالیستی غرب را زیر سؤال ببرد و آن را نقد کند در واقع این موج خشم اخلاقی نادرست، آشکارا ریاکارانه، جعلی و عمدتاً نمایشی را هدایت می‌کند. جناح چپ البته به طور کامل از پیگیری مواردی که در گذشته انجام داده است، یعنی استفاده از خشم بی‌چون و چرای اخلاقی و فراخوان برای مداخله‌ی خارجی در کشورهای دارای اکثریت اسلامی، مانند مورد لیبی و سوریه ناتوان بوده است.

جناح چپ به طور کامل از پیگیری مواردی که در گذشته انجام داده است، یعنی استفاده از خشم بی‌چون و چرای اخلاقی و فراخوان برای مداخله‌ی خارجی در کشورهای دارای اکثریت لیبی و سوریه ناتوان بوده است

اگر موفق به این کار شده بودند، مطمئناً متوجه می‌شدند که در گذشته، اندکی بیشتر از احمق‌های مفید ماشین امپریالیستی غرب بوده‌اند، که از لشکرکشی‌های تخریب و غارت ملت‌هایی حمایت می‌کردند که در صورت عدم چنین لشکرکشی‌هایی کاملاً صحیح عمل می‌کردند. وضعیت دقیق مرگ دلخراش مهسا امینی هنوز محل مناقشه است و میزان تقصیر واقعی و مستقیم پلیس اخلاقی ایران مشخص نیست. با این حال، این به سادگی نه برای جناح چپ غربی و نه برای عموم غرب اهمیتی ندارد - قدرت

احساس برتری فرهنگی بی‌چون و چرای غرب بر سایر نقاط جهان و به‌طور خاص جهان اسلام، آنقدر قوی و درونی است که چیز دیگری به اندازه آن واقعی نیست. تفکر یا تحلیل ضروری تلقی می‌شود، در واقع انجام هر گونه مناظره واقعی با کسی، در هر سکو و در هر شرایطی عملاً غیرممکن می‌شود. واکنش تندی که در پی مرگ غم‌انگیز مهسا امینی رخ داد، گواهی بر این است که این احساس برتری فرهنگی به سادگی غیرقابل مذاکره است و به نوبه‌ی خود، جهان اسلام را وادار به اتخاذ یک واکنش متضاد به همان اندازه ناسازگار و نیرومند - برای دفاع از استقلال فرهنگی و سیاسی خود با علم به این واقعیت می‌کند که «در طرف مقابل» تعداد بسیار کمی از افراد وجود دارند - اگر حتی کسی وجود داشته باشد - که مایل به گوش دادن یا زیر سؤال بردن احساس برتری مطلق فرهنگی غرب و حتی کمتر از آن در مورد هر درجه‌ای از راه‌حل سیاسی منطقی یا مذاکره برای مصالحه باشد.

### اتحاد اسلامی و مسیحی گذشته بایستی احیا شود

در سال ۱۴۹۴ پرتغال و اسپانیا با گستاخی معاهده توردسیلاس را امضا کردند چرا که فکر می‌کردند می‌توانند جهان را بین خود تقسیم کنند. این البته مضحک و غیر عملی بود.

با این حال، اسلام و مسیحیت، چه آگاهانه یا ناآگاهانه، به نظر می‌رسد کاری مشابه با موفقیت بزرگ انجام داده‌اند که بخش‌های بزرگی از نیمکره غربی و جمعیت آفریقا را بین خود تقسیم کرده‌اند. ظهور یک لیبرالیسم پوچ‌گرا و تهاجمی که به‌طور رقت‌انگیزی به نظر می‌رسد آمالی برای تسلط جهانی دارد و همچنین جذابیت پایدار خداناباوری مدرن به شدت میانه‌رو، اتحاد موقت بین مسیحیت و اسلام را ضروری کرده است. لیبرالیسم در شکل کلاسیک آن چندان یک دین نبوده است، بلکه مسلماً از مسیحیت الهام گرفته شده است - ارتقای اراده فردی به سطح بالاتری از اهمیت مبتنی بر طبیعت مقدس روح فردی است که توسط مسیحیت مفهوم‌سازی



شده است. با این حال، لیبرالیسم خود به طور فزاینده‌ای بیشتر شبیه یک جناح دینی عمل می‌کند، اگرچه مواضع آن معمولاً معکوس با ادیان کلاسیک و قدیمی جهانی است - ضد ازدواج و ضد فرزندآوری است. در تضاد آشکار با ادیان ابراهیمی است، با این حال قدرت آن افزایش یافته است و به طور خاص، به استثنای جنگ‌های فرهنگی آمریکایی که در نهایت به نظر می‌رسد نشان دهنده یک عقب‌نشینی توده‌ای علیه آنچه که به طور فزاینده‌ای به عنوان افراط و تفریط لیبرالیسم مدرن در نظر گرفته می‌شود، درک آن بر ذهن جوانان جهان غرب نسبتاً کنترل نشده است.

این واقعیت که لیبرالیسم خود مواضعی را اتخاذ کرده است که در بسیاری از موارد کاملاً مخالف اسلام است، ناشی از بی‌اعتنایی خود به مسیحیت است و به نوبه‌ی خود، شباهت‌های مسیحیت و اسلام باعث می‌شود که در حمله لیبرالیسم مدرن به مسیحیت، به حمله به اسلام نیز ختم شود. این واقعیت که مسلمانان در دوره‌های اخیر عمدتاً به طور ضمنی با جناح چپ متحد شده‌اند به این معنی است که هرگونه تنش، اختلاف و خصومت نهایی مستلزم نیاز به متحدان سیاسی جدید - مسیحیت مترقی و بردبار و مسیحیان، یعنی سوسیال دموکرات‌های مسیحی منطقی و فصیح است. شاید این گزینه، مناسب‌ترین متحد برای مسلمانان در آینده نزدیک باشد.

### راهبردی برای اقدام سیاسی مسلمانان در غرب

اگرچه من مطلقاً قصد توهین یا تحریک کسی که لایق توهین نیست را ندارم، اما در ارزیابی خود از وضعیت عمومی مردم غربی باید کاملاً صریح باشم - آنها به یک اندازه به بدبینی و بزدلی آلوده شده‌اند. سطح بی‌تفاوتی و فردگرایی نیز به طرز نگران‌کننده‌ای بالاست. این همچنین به این معنی است که اگرچه آنها هنوز از سطح رفاه و آزادی سیاسی نسبتاً بالایی برخوردار هستند، اما هر دوی رفاه و آزادی به سرعت در حال تضعیف شدن هستند و به نظر می‌رسد که جمعیت غربی یا دیگر روحیه نبرد در

آنها باقی نمانده است یا حتی خود نیز به این تغییرات دعوت می‌کنند. در نهایت آنها بر خلاف منافع خود عمل می‌کنند و در نوعی از مرگ فرویدی (انگیزه مرگ)، یعنی اشتیاق برای خود ویرانگری و تحقیر با سطوح بالای سادومازوخیسم فروافتاده‌اند. کلیشه‌ی اشراف ثروتمند و متعمر، به دلیل دهه‌ها انحطاط و زندگی آسان، تصویری که قبلاً می‌توانست برای رمان‌ها و فیلم‌های سینمایی به عنوان نماد مورد توجه قرار گیرد، اکنون برای بخش بزرگی از جمعیت آن به واقعیتهای غم‌انگیز تبدیل شده است. در حالت گیجی سرگردان گیر کرده‌اند و به این امید سر به زیر برف برده‌اند که قهرمانی بیاید تا آنها را از مصیبت‌هایی که حتی آگاهانه جرأت تشخیص وجود آن را ندارند نجات دهد. مسلمانان باید به چنین قهرمانانی تبدیل شوند.

## مردم غرب به بدبینی و بزدلی آلوده شده‌اند؛ سطح بی‌تفاوتی و فردگرایی به طرز نگران‌کننده‌ای بالاست

### متروپلیس (۱۹۲۷) به عنوان بازنمایی آرمانی از ایده‌های بنیانی سیاسی

شاهکار کلاسیک اکسپرسیونیست آلمانی «متروپلیس» (۱۹۲۷) شاید یکی از کم‌مطالعه‌شده‌ترین و کم‌تقدیم‌ترین آثار سینمایی تمام دوران باشد - همچنین معمولاً جدای از یک اثر سینمایی درخشان به خاطر آنچه که هست - یک فیلم سیاسی درخشان و بیانیه رویایی - نادیده گرفته می‌شود. به جرأت می‌توان گفت که متروپلیس زیباترین و گویاترین بازنمایی از ایده‌هایی است که زیربنای سوسیال دموکراسی مسیحی را تشکیل می‌دهد و آن را در واقع به یک مانیفست سوسیال دموکرات مسیحی تبدیل می‌کند که می‌تواند و باید تا امروز و برای دهه‌های آینده مورد مطالعه و تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

اگرچه داستان آن پیچیده و تا حدودی هزارتو است، اما می‌توان طرح آن را اینگونه بیان کرد: جامعه‌ای به شدت طبقه‌بندی شده، که در کلان شهر بزرگ و رو به رشدی زندگی می‌کند، در آستانه‌ی فاجعه و انقلاب به رهبری ماریا، یک رهبر کاریزماتیک و قانع کننده که به صبر، انعطاف‌پذیری و شجاعت دعوت می‌کند قرار دارد، زیرا طبقات کارگر تحت ستمش از وضعیت خود آگاهی پیدا می‌کنند. طبقه‌ی کارگر در زیرزمین زندگی می‌کنند و مجبور به انجام کارهای کمرشکن هستند، در حالی که طبقات بالا در بالای زمین زندگی می‌کنند و از همه نوع تجملات لذت می‌برند و به ورزش و تفریح می‌پردازند. پسر شهردار، فردر، در نهایت متوجه وضعیت بد طبقات کارگر می‌شود و به آرمان آنها می‌پیوندد، در حالی که خود شهردار متوجه این امکان می‌شود که طبقه کارگر تحت تأثیر و رهبری ماریا شورش کند. با کمک روتوانگ و یک دانشمند شیطانی دیوانه، ماریا ربوده می‌شود و یک ربات شبیه‌ساز که روح او را القاء کرده است ساخته می‌شود. این ربات جای ماریا را می‌گیرد - با این حال، به جای اینکه طبقه کارگر را به تسلیم دعوت کند، در واقع آنها را متقاعد می‌کند که به شدت شورش کنند و برخی از زیرساخت‌های شهر را ویران کنند.

مسلمانان به گونه‌ای در رسانه‌های جریان اصلی غربی به تصویر کشیده می‌شوند که گویی آنها ماریای رباتیک هستند - خرابکار شیطانی و عامل تحریک کننده که از خشونت و تخریب زیرساخت‌های اساسی دفاع می‌کنند. اما مسلمانان باید خود را به عنوان ماریای واقعی بسازند، ثابت قدم و در عین حال همزمان خواهان صبر و همچنین رهایی و آزادی از قید ظلم و ستم. اما مسلمانان باید به طور همزمان فردیر میانجی باشند، تا جایی که ما توانایی تحلیل و عمل به مشکلاتی را داریم که در جامعه ایجاد می‌شود. به طور خلاصه، فیلم متروپلیس بینش‌های بنیانی را نه تنها در مورد بیماری‌های جامعه ارائه می‌دهد، بلکه پویایی‌های پنهانی را که زیربنای

عموم مردم نشسته است، یا همانطور که فیلم متروپلیس به شکلی شاعرانه بیان می‌کند: «هیچ تفاهمی بین دست و مغز وجود ندارد، مگر اینکه قلب به عنوان واسطه عمل کند. شاید اسلام بتواند به چنین قلبی تبدیل شود».

**ژوانو سیلوا جوردائو** مسلمان نوکیش، فعال سیاسی و کاندیدای دکترای شهرسازی است. او علاقه خاصی به تلاش برای تحلیل مسائل مدرن با استفاده از پارادایم جاودانه که اسلام است دارد. او در فعالیت‌های خود علاقه خاصی به مطالعه مکانیسم‌هایی دارد که امکان تولید شهرهای عادلانه‌تر را فراهم می‌کند و مکانیسم‌هایی را برای عمودی‌سازی تدریجی مراکز شهر توسعه می‌دهد.

### Bibliography

- SILVA JORDÃO, João. (2012). "O Neocolonialismo Homossexual e Feminista" (Homosexual and Feminist Neocolonialism). 29th of January 2012, Casa das Aranhas
- SILVA JORDÃO, João. (2021). The Islamic Sleeping Giant and the Arena of Resistance. The Long View, Islamic Human Rights Commission, Volume 3, Issue 4, October 2021, ISSN 2632-3168
- SILVA JORDÃO, João. (2021ii). The Skyscraper Analogy and the Arena of Resistance; An Architectural, Dialectical Analogy on Power and Counter-Power, Tradition, and Innovation. In "Tradition and Innovation". CRC Press, Taylor and Francis Group, London. Maria do Rosário Monteiro, Mário S. Ming Kong (Eds.). ISBN: 978-0-367-27766-6
- THE HOLY QURAN, Saheeh International

### Other References

- Muslim's Alliance with Christians and Jews <https://islamic-study.org/muslims-alliance-with-christians-and-jews/>
- Hadith on Alliance: Muslims and Christians fight common enemy <https://www.abuaminaelias.com/dailyhadith-online/2012/04/12/muslim-alliance-christians/>

مطلق و احتمالاً از نظر سیاسی مصلحتی تبدیل شده است، شروع به چالش کشیدن آشکار و واضح جناح چپ در مورد موضوعات بنیانی کنیم. مسلمانان همچنین باید درک کنند که ما در حال حاضر، در غرب و همچنین در سطح جهان، به اصطلاح «عرصه مقاومت» را اشغال کرده‌ایم (نگاه کنید به سیلوا جوردائو، ۲۰۲۱ و سیلوا جوردائو، ۲۰۲۱) که در آن مخالفان سیاسی قدرت‌های هژمونیک و دیدگاه‌های جایگزین برای جامعه باید برای جلب توجه طرفداران با یکدیگر مبارزه کنند، فرصتی برای رقیب اصلی، صدای اصلی ستم‌دیدگان، جایگزین اصلی نظام فعلی، موقعیتی که اگر برای مدت کافی اشغال شود، در نهایت باید در میان مدت و بلندمدت موقعیت قدرت را تضمین کند. ما باید در نظر داشته باشیم که انقلابیون (موفق و صبور) امروز اغلب رهبران فردا خواهند بود.

می‌خواهم با ایده‌ی بحث‌برانگیز تری پایان دهم که به خوبی می‌تواند نادرست، یا حتی از نظر اخلاقی نفرت‌انگیز و از نظر استراتژیک ویران‌کننده باشد؛ اگرچه حاضرمن چنين خطراتی را متحمل شوم. بدون جنگ بین بی‌زانس و امپراتوری ساسانی و ویرانی و خستگی ناشی از آن در هر دو جبهه، اسلام و مسلمانان به طور خاص به عنوان یک قدرت ژئوپلیتیکی نمی‌توانستند به همان سرعتی که در شام، ترکیه و پارس (ایران امروزی) انجام شد، توفیق حاصل کنند. شاید در مورد جنگ‌های فرهنگی و دو قطبی شدن فزاینده بین چپ و راست غربی نیز باید همین کار را انجام دهیم. قبل از اینکه در نهایت به دنبال تسلط ایدئولوژیک باشیم، با صبر و حوصله در حالی که آنها در حال خسته کردن یکدیگر هستند ادامه دهیم.

به نظر من پیشنهاد یک اتحاد موقت و راهبردی با سوسیال دموکرات‌های مسیحی و دیگر خداپاواران همفکر با این ایده در تضاد نیست، زیرا سوسیال دموکرات‌ها نه به جناح چپ و نه جناح راست آنقدر که به آن اشتغال دارند، نمی‌پردازند. بایستی میان‌داری کرد، بسیار شبیه تصویر فردر میانجی، که در بین دولت/بورژوازی و

جنبش‌های سیاسی و روابط پیچیده‌ی آنها با نهادهای قدرتمندی که به دنبال به چالش کشیدن آنها هستند و گروه‌های ستم‌دیده‌ای که ادعای نمایندگی دارند، ارائه می‌دهد.

و در حالی که این مسلمانان هستند که پیوسته در رسانه‌های جریان اصلی غربی به‌عنوان ماریای ربانیک، نیرویی نیهیلیست و شیطنانی که خواستار نابودی و آشوب است، معرفی شده‌اند، در واقع این لیبرال‌ها هستند که به شیوه‌ی شگفت‌انگیز به این نتیجه رسیده‌اند که بسیار شبیه آن رفتار می‌کنند. به عنوان مثال، نگرانی‌های مشروع در مورد نابرابری را در نظر بگیرید و در عین حال به روش‌های گیج‌کننده و معکوسی که اغلب با دیوانگی هم مرز است و به‌ویژه دعوت به تخریب، یا به‌طور دقیق‌تر در مورد لیبرالیسم، خواستار تخریب تک تک ستون‌های جامعه مدرن - صرف نظر از اینکه خوب کار می‌کنند یا نه، صرف نظر از اینکه چقدر ممکن است برای بقای تمدن ما اساسی باشند، دقیقاً مانند فراخوان‌های ماریا برای نابودی کلان شهر، طبقه کارگر را به سمت ویران کردن سوق می‌دهد نگاه کنید.

در این راستا، به طرز عجیبی، مسلمانان در واقع در موقعیت بسیار خوبی قرار دارند تا به جایگاه رهبری برسند، یا حداقل تلاش کنند تا به عنوان نقطه مرجعی برای سلامت عقل، عمل‌گرایی و اعتقاد به اصول عالی که به‌طور فزاینده‌ای در غرب وجود ندارد، عمل کنند. ماهیت و تاریخ دین اسلام همچنین باعث می‌شود که اسلام و پیروان آن به‌ویژه بتوانند همزمان نیرویی باشند که در صورت مواجهه با مخالفت و ظلم، شکوفا شوند و در عین حال بتوانند تعداد زیادی از پیروان را با رویکرد ساده و منطقی خود به زندگی، فلسفه و انگیزستانسیالیسم جذب کنند.

### نتیجه‌گیری

مسلمانان به طور فزاینده‌ای با جناح چپ مدرن غربی مقابله می‌کنند و باید تلاش‌های خود را برای این کار افزایش دهند. ما باید و در واقع من استدلال می‌کنم که این امر به یک الزام اخلاقی

# گریز از پارادایم‌های خطا: مسیرهایی برای تجسم بخشی مجدد به جهان اسلام

صاحب مستقیم بلهر استدلال می‌کند که مدینه فاضله‌ی اسلامی آینده مستلزم مفهوم‌سازی راه‌حل‌های اسلامی برای مصائب سیاسی، نظامی و اقتصادی جهان است.

اگرچه سقوط آن احتمالاً به دلیل اتکای بیش از حد آن به فناوری خواهد بود. «مثل حال آنان که خدا را فراموش کرده و غیر خدا را به دوستی و سرپرستی برگرفتند (در سستی و بی‌بنیادی) حکایت خانه‌ای است که عنکبوت بنیاد کند و اگر بدانند سست‌ترین بنا خانه عنکبوت است» (قرآن کریم: ۲۹: ۴۱).

در این میان، کناره‌گیری و آمادگی، آنگونه که در زمان موسی (ع) به بنی‌اسرائیل توصیه شده و در زمان پیامبر ما در دارالارقم انجام می‌شد، لازم است. «و به موسی و برادرش (هارون) وحی کردیم که شما برای پیروانتان در شهر مصر منزل گیرید و (اکنون که از بیم فرعونیان به مساجد نتوانید رفت)، خانه‌هایتان را قبله و معبد خود قرار دهید و نماز به پا دارید و (تو هم ای رسول) مؤمنان را (به فتح در دنیا و بهشت در آخرت) بشارت ده» (قرآن کریم، ۱۰: ۸۷).

«به زودی روزگاری فرا می‌رسد که بهترین مال مسلمان گوسفندی است که بر بالای کوه‌ها و دره‌ها می‌گیرد تا با دین خود از بلاها بگریزد» (صحیح البخاری)

امت اسلامی با خلع سلاح، سلب زمین و محرومیت از تعلیم و تربیت صحیح اسلامی، به سختی مسیر خود را پیدا می‌کند. ممکن است برخی افراد

بزرگ‌تر و پارادایم‌ها با تعاملات درون یک چارچوب مشخص سروکار دارند. برای اینکه منافع حاصل شود، مفاهیم و پارادایم باید با هم توافق داشته باشند و دقیقاً مشکل همین است که نشان می‌دهد چرا اسلام در جامعه جهانی شده پیرامون ما صرف نظر از سطح تلاش ما برای سازگار کردن خود با آن «جای نمی‌یابد».

تحلیل من چنین فرض می‌کند که ما در تلاش هستیم تا به یک پارادایم اسلامی پایبند باشیم، در حالی که به میل خود تسلیم مفاهیم غیراسلامی (سکولار) شده‌ایم. نمونه‌هایی از این موارد عبارتند از: کیهان‌پرستی، نسبی‌گرایی یا تکامل. ما از برخی از آموزه‌های آنها ناراضی هستیم، زیرا آنها منشأ و سرنوشت الهی هر آنچه هست را به چالش می‌کشند و این دقیقاً همان چیزی است که آنها قصد انجام آن را دارند. با این حال، از زمانی که «علم» را به عنوان معیار حقیقت پذیرفتیم و به جای سنجش ادعاهای آن با معیار وحی، تا حدودی «اسلامی‌سازی» را در حاشیه اضافه کردیم، از ارزیابی قابلیت‌ها و کاستی‌های آنها ناتوان شدیم.

## معضلات گذار

با توجه به مزیت فناوریانه نظام دجال، در حال حاضر رویارویی بیهوده است،

بیشتر کتاب‌های پایه درباره اسلام به ما می‌گویند که اسلام یک شیوه زندگی است. خلاصه‌ترین بررسی واقعیت به ما می‌گوید که شیوه زندگی مسلمانان امروزه تحت تأثیر انبوهی از موضوعات دیگر به عنوان یک افزونه شکل گرفته است. این اختلاف ظاهری مفهوم اسلام واقعی را یا به عنوان نمونه‌ای ستوده اما گم‌شده تاریخی از دوران پیامبر و یارانش به گذشته و یا به عنوان یک رویای آرمان‌گرایانه بازگشت به عصر طلایی (زمانی که مهدی (عج) می‌آید) تنزل داده است. هیچ‌کدام از این دو نگرش آرامش یا امید‌چندانی برای مسلمانی که اینجا و اکنون مبارزه می‌کند، ارائه نمی‌دهد.

در تلاش برای احیای اسلام به عنوان یک مفهوم زنده، باید به پارادایم‌ها بپردازیم. مفهوم همچنان صادق است، اما پارادایم‌ها تغییر می‌کنند. پارادایم‌ها الگوها یا مدل‌هایی هستند که نشان می‌دهند چیزها و چارچوب‌های نظری که ما در آنها عمل می‌کنیم چگونه هستند. آنها برگرفته از مفاهیم هستند. یکی از تعاریف پارادایم، چارچوبی شامل مفروضات اساسی، روش‌های تفکر و روش‌شناسی است که معمولاً توسط اعضای یک جامعه‌ی خاص پذیرفته می‌شود. بنابراین، هم مفاهیم و هم پارادایم‌ها راه‌هایی برای درک جهان پیرامون ما هستند. مفاهیم با تصویر

آن ارتش و سپس نیروهای نظامی و بعد ایدئولوژی. قوی‌ترین کنترل در جامعه سکولار امروزی از طریق اقتصاد مبتنی بر بهره اعمال می‌شود که به نهادهای خصوصی و غیرانتخابی اجازه می‌دهد تا عرضه پول مردم را بدون نیاز به وثیقه صادر کنند. این قدرت توسط پلیس و ارتش محافظت می‌شود و توسط سیستم آموزشی و رسانه‌ها تقویت می‌شود. اما در سوره غافر ترتیب تغییر داده شده است:

«و همانا موسی را با آیات و معجزات و حجت آشکار به سوی فرعون و هامان و قارون فرستادیم» (قرآن کریم، ۴۰: ۲۴-۲۳).

[این آیه] نشان می‌دهد که هنگام اصلاح یک جامعه، ممکن است قبل از اینکه بتوان مدل اقتصادی را تغییر داد، ابتدا باید به محیط سیاسی و ایدئولوژیک / آموزشی پرداخت. یک اقتصاد جایگزین احتمالاً نمی‌تواند در خلاء یا در یک محیط سیاسی خصمانه پایدار بماند.

بنابراین، مسلمانان باید ابتدا با اثر قهری نظام سیاسی مسلط ستمگر مقابله کنند و خود را از دسترس قدرت اجرایی آن (پلیس / نظامی) دور کنند، سپس فرآیند آموزش مجدد را آغاز کنند و به دنبال آن اقتصاد خود را دوباره سازماندهی کنند و بر اساس آن با یکدیگر معامله می‌کنند.

### جامعه موازی

در جایی که نظام مسلط از دسترسی جهانی برخوردار نیست، توسعه یک جامعه موازی جایگزین مناسبی برای نظم رایج است. ایده‌ها را می‌توان از راه دور رد و بدل کرد، با این حال، جنبه‌های عملی یک جامعه‌ی کارآمد نیاز به محلی‌سازی دارد. این یک مشکل واقعی را ایجاد می‌کند که وقتی منابع در یک مکان خاص جمع می‌شوند و شروع به رشد و شکوفایی می‌کنند، ناگزیر بدون داشتن ابزاری برای دفاع از خود مورد توجه و حمله قرار می‌گیرند.

بنابراین، توسعه‌ی یک جامعه جایگزین تا حد زیادی به فروپاشی سیستم مسلط بستگی دارد که بر

می‌شویم که نمی‌خواهند مجوز اجرای چنین پروژه‌ای را بدهند. بنابراین، اولین نیاز، بررسی عرصه و به دنبال آن ترسیم نقشه‌ها است و هر دو ممکن است برای انجام موفقیت‌آمیز به آموزش نیاز داشته باشند. خداوند در سوره ۲۹ عنکبوت از سه رکن جامعه هر می یاد می‌کند: «و قارون و فرعون و هامان...» (قرآن کریم، ۲۹: ۳۹).

مسلمانان باید ابتدا با اثر قهری نظام سیاسی مسلط ستمگر مقابله کنند و خود را از دسترس قدرت اجرایی آن دور کنند، سپس فرآیند آموزش مجدد را آغاز کنند و به دنبال آن اقتصاد خود را دوباره سازماندهی کنند

در جایی که نظام مسلط از دسترسی جهانی برخوردار نیست، توسعه یک جامعه موازی جایگزین مناسبی برای نظم رایج است

ایده‌ها را می‌توان از راه دور رد و بدل کرد، با این حال، جنبه‌های عملی یک جامعه‌ی کارآمد نیاز به محلی‌سازی دارد

این آیه بازنمایی‌کننده‌ی ستون‌های اقتصادی، سیاسی / نظامی و آموزشی / دینی است که جامعه بر آن بنا شده است. مانند یک سه‌پایه، هر سه باید در جای خود قرار گیرند تا استقرار حاصل شود و دستور داده شده در این آیه نشان می‌دهد که کنترل اقتصادی قدرتمندترین در زادخانه جامعه فرعون است، پس از

یا گروه‌ها در محدود کردن تأثیرات نظام اطراف خود، به ویژه آنهایی که در مناطق روستایی زندگی می‌کنند، خوش‌شانس‌تر باشند، اما برای اکثر مسلمانان ساکن شهرها این امر بسیار دشوار است. از آنجایی که علمای ما، عمدتاً خریداری شده یا چشم‌پوش شده‌اند و ما را ناامید کرده‌اند، باید به منابع خود و حمایت متقابل تکیه کنیم. در تلاش برای انجام این کار، به طور متناقض، ما به ساختارهای ارائه شده توسط همان سیستم‌هایی وابسته هستیم که می‌خواهیم از آنها بگریزیم یا از آنها فرار کنیم: اینترنت، تلفن‌های هوشمند، روش‌های پرداخت دیجیتال و غیره. جایگزین‌هایی مانند تجارت مبادله‌ای، به یک منطقه محلی محدود می‌شوند. حل این تناقض تقریباً غیرممکن به نظر می‌رسد و باید در اولویت قرار گیرد. در همین حال، سیستم موجود باید در معنای «بسته‌های بقا» برای تجهیز افراد و گروه‌ها به مصالح راهنمای صحیح استفاده شود.

با استفاده از تشبیه ساخت و ساز ساختمان برای عمارت اسلام، همیشه حفظ و نگهداری یک ساختمان موجود آسانتر از ساختن یک ساختمان جدید است، اما ممکن است زمانی فرار رسد که به دلیل بی‌توجهی یا اثرات زیست‌محیطی، تعمیر و نگهداری دیگر یک گزینه عملی نباشد. فرض کنید، به دلیل فروریختن سقف یا فرورفتن دیوارها و تسخیر فضای مسکونی قبلی چنین چیزی رخ دهد. با این حال، تا زمانی که یک پایه محکم وجود دارد، بازسازی مجدد امکان‌پذیر است و همچنین فرصت انطباق با نیازهای جدید را فراهم می‌کند، ویژگی‌های منسوخ را از بین می‌برد و امکانات مرتبط جدید را معرفی می‌کند. با این حال، برای انجام این کار، به یک نیروی آگاه، از معمار، مهندس سازه تا سازندگان و نصب‌کنندگان نیاز است. علاوه بر این، مجوز نقشه ساختمان نیز ممکن است مورد نیاز باشد.

این وضعیتی است که ما در آن قرار داریم. پایه‌های اسلام همچنان مستحکم است، اما دانش و مجموعه افراد شایسته برای مشارکت در پروژه ساختمان ضعیف است و ما توسط مقاماتی اداره

پایه‌های لرزان ساخته شده است. «آن کسانی که ربا خورند (از قبر در قیامت) برنخیزند جز به مانند آن که به وسوسه شیطان مخبط و دیوانه شده» (قرآن کریم، ۲: ۲۷۵).

[چنین جامعه‌ای] در نهایت ناگزیر به انفجار و خود ویرانگری است. برای درک ماهیت انگلی و سرطانی بهره، که به ناچار میزبانی را که در آن زندگی می‌کند، از بین می‌برد، نیازی به مدرک اقتصاد نیست: آنها آنچه را که به دست نیاورده‌اند به شما قرض می‌دهند (از آنجایی که به خود حق ایجاد پول از هیچ داده‌اند، زیرا به‌طور واقع‌بینانه هیچ‌کس ثروتی بیش از مجموع تمامی دولت‌ها یا ملت‌های جهان ندارد و بنابراین همه‌ی آنها بدهکار هستند). سپس با جریمه از دست‌دادن هر چیز دیگری که دارید مجبور می‌شوید آن را با یک بهره از چیزهایی که ندارید بازپرداخت کنید (زیرا شما از گزینه ایجاد پول از هیچ محروم هستید). مبلغ اضافی از کجا می‌آید مگر اینکه تمام دارایی خود را از دست بدهید یا بیشتر وام بگیرید تا وام قبلی را بازپرداخت کنید، کاری که امروزه اکثر مردم انجام می‌دهند. به هر حال، اگر پول اضافی برای پرداخت سود داشتید، در وهله اول مجبور نبودید وام بگیرید.

«خدا تجارت را حلال و ربا را حرام کرده. پس هر کس که اندرز (کتاب) خدا بدو رسد و از این عمل دست کشد خدا از گذشته او درگذرد و عاقبت کارش با خدا باشد و کسانی که دست نکشند اهل جهنمند و در آن جاوید معذب خواهند بود. خدا سود ربا را نابود گرداند و صدقات را افزونی بخشد و خدا مردم بی‌ایمان گنه پیشه را دوست ندارد» (قرآن کریم، ۲: ۲۷۵-۲۵۶).

با این حال، مانند ماهی بیرون از آب که به شدت بال می‌زند، کسانی که ریسمان‌های قدرت را در دست دارند، بی‌سر و صدا نمی‌روند. در نهایت یک خلاء قدرت وجود خواهد داشت، اما تا آن زمان به احتمال زیاد چالش‌برانگیزترین تلاش برای بازسازی یک جامعه مسلمان سالم خواهد بود. در این فاصله، مسلمانان باید برای

رهایی از عقاید و مفاهیم نادرست تلاش کنند تا بیشتر به خدا اتکا کنند و همچنین خود را از کنترل و مکانیسم‌های حمایتی که مانع استقلال آنها می‌شود، رها سازند تا متکی به خود شوند.

«اگر خدا شما را یاری کند محال است کسی بر شما غالب آید، و اگر به خواری واگذارد آن کیست که بتواند بعد از آن شما را یاری کند؟ و اهل ایمان تنها به خدا باید اعتماد کنند» (قرآن کریم، ۳: ۱۶۰).

## سیستم استثماری مبتنی بر بدهی و بهره باید با یک سیستم خیریه‌ی حمایت متقابل جایگزین شود

## دانش باید بار دیگر در مرکز قرار گیرد؛ از آنجایی که بشر برای نسل‌ها فریب خورده است، جدا کردن حقیقت از باطل به چالشی بزرگ تبدیل شده است

این تلاش باید تا حد امکان از زوایای مختلف انجام شود.

«و [یعقوب] گفت: ای پسران من (سفارش می‌کنم که چون به مصر برسید) همه از یک در وارد نشوید بلکه از درهای مختلف در آیدید و (بدانید که) من در برابر (قضا و قدر) خدا هیچ سودی به حال شما نخواهم داشت، که فرمانروایی عالم جز خدا را نیست، بر او توکل کردم و باید همه صاحبان مقام توکل هم بر او اعتماد کنند» (قرآن کریم، ۱۲: ۶۷).

در تعلیم و تربیت، دانش آشکار شده باید بار دیگر در مرکز قرار گیرد و به جای استناد صرف نظریات حمایت‌کننده

از جاهای دیگر، منبع تحقیق شود. باید با دانش تجربی حاصل از مشاهده دنیای اطرافمان تطبیق داده شود. نتیجه‌گیری‌های عقلانی که با استفاده از استدلال منطقی به دست می‌آیند نیز نباید متناقض باشند. از آنجایی که بشر برای نسل‌ها فریب خورده است، جدا کردن حقیقت از باطل به چالشی بزرگ تبدیل شده است.

در اقتصاد، سیستم استثماری مبتنی بر بدهی و بهره باید با یک سیستم خیریه‌ی حمایت متقابل جایگزین شود. برای دهه‌ها، مسلمانان سعی کرده‌اند در بازار ابزارهای مالی و مشتقات رقابت کنند و به دنبال تفاسیر قانونی جدید برای حلال کردن حرام هستند، مانند وام‌های اسلامی ادعایی که معمولاً گران‌تر از بقیه موارد موجود در بانک‌های دیگر هستند. اگر وام‌های مسکن استاندارد از نیاز فقرا بهره می‌برند، «رهن‌های اسلامی» این کار را با افزایش هزینه‌های کلی بیشتر انجام می‌دهند. پیامبر اسلام به عنوان وکیل و حسابدار مبعوث نشد، با عدالت مبعوث شد. یک مدل اقتصادی یا مالی که عادلانه نیست، اسلامی نیست، صرف نظر از اینکه ساختار آن چقدر شیک است و فتوای زیادی به نفع آن خریداری شده است.

صحبت‌های زیادی در مورد بازگشت به طلا و فلزات گرانبها به عنوان تنها ارز قابل قبول برای مسلمانان وجود داشته است. این یک اشتباه است، با کنار گذاشتن این واقعیت که بیشتر ذخایر طلا و فلزات گرانبها مسلماً متعلق به مسلمانان نیست و بازگشت به «استاندارد طلا» در نتیجه وابستگی جدیدی ایجاد می‌کند. به‌طور سنتی، هر کالایی می‌تواند به‌عنوان پول، به عبارت دیگر تا زمانی که ماهیت آن با کالایی که در یک معامله معامله می‌شود، متفاوت باشد به‌عنوان معیار ارزش در نظر گرفته شود. بنابراین، ما مجاز به فروش خرما به ازای خرما همراه با سود نیستیم، اما شما می‌توانید خرما را به ازای جو و جو را به ازای آجر بفروشید. هیچ ایراد معتبر اسلامی برای استفاده از ارزهای مصنوعی به عنوان معیار ارزش وجود ندارد، مشروط بر اینکه آنها مبتنی بر

درمانی است. این بدان معنا نیست که یک درمان به راحتی در دسترس است یا حتی درمانی وجود دارد یا پیدا خواهد شد. با این حال، هنگامی که یک مشکل شناخته می‌شود، راه‌حل‌ها به مرور زمان خود را نشان می‌دهند. من شک ندارم که پس از آخرین نمایش مشعشعانه، فناوری‌ای که امپراتوری جهانی کنونی بر اساس آن ساخته شده است، فرو می‌ریزد، زیرا این سلسله در حال حاضر در مراحل پایانی انحطاط خود قرار دارد زیرا توسط افرادی که به تجمعات خود عادت کرده‌اند اما فاقد استعداد و توانایی مبتنی بر دانش پیشگامان قبلی آن اداره می‌شود. من همچنین متقاعد شده‌ام که مهدی (عج)، ناجی و رهبر نهایی امت اسلامی، در دوره‌ای کمتر از یک نسل دیگر اولین حضور خود را خواهد داشت. آنچه از ما می‌خواهد این است که آماده باشیم که او را به هنگام انجام این کار هم بشناسیم و هم از او پیروی کنیم و افکار و مشاهدات فوق به‌عنوان وسیله‌ای برای آمادگی برای این هدف در نظر گرفته شده است. اگرچه درست است که یک نبرد بدون رهبر نمی‌تواند انجام شود، رهبر بدون پیروان شایسته نیز فایده‌ای ندارد. آرزوی تغییر کافی نیست، ما باید سهم خود را در تحقق آن ایفا کنیم.

مطالب فوق گزیده‌ای از کتاب «اسلام مفهومی: گریزاز پارادایم‌های خطا» نوشته صاحب مستقیم بلهر است. او یکی از اعضای مؤسس حزب اسلامی بریتانیا بود و به عنوان دبیرکل و سخنگوی آموزش و پرورش و همچنین سردبیر مجله حزب «عقل سلیم» خدمت کرد. او استاد زبان‌شناسی کاربردی و ترجمه است و به عنوان مترجم تجاری و مترجم از طریق شرکت ترجمه خود در بریتانیا کار می‌کند. او عضو مؤسسه زبان‌شناسان خبره و مؤسسه روزنامه‌نگاران خبره در بریتانیا است. از جمله کارهای او می‌توان به اقتباس از ترجمه قرآن محمد پیکتال و یوسف علی به انگلیسی مدرن و ترجمه قرآن خود به «انگلیسی ساده» اشاره کرد که همگی توسط مرکز بین‌المللی دعوت اسلامی در بیرمنگام منتشر شده است.

هستیم که به‌طور همزمان برای نظارت و کنترل ما استفاده می‌شوند. ما امرار معاش خود را با پرداخت ارز مبتنی بر بهره به دست می‌آوریم که در هر زمان می‌توان ارزش آن را کاهش داد. ما آن را صرف غذای ناسالم و اقلام «لوکس» بی‌مصرف می‌کنیم. به‌طور کلی، ما کمتر به خدا اعتماد می‌کنیم و بیشتر به نظام کفر اعتماد می‌کنیم که ما را با دستاوردهای واقعی و درک شده‌اش تحت تأثیر قرار می‌دهد. ما از صمیم قلب گرفتار تبلیغات آن شده‌ایم. پس چگونه می‌توانیم خود را از شبکه‌ای که در آن گرفتار شده‌ایم، بدون اینکه وارد سقوط آزاد شویم، به محض حذف «شبکه ایمنی» رها کنیم؟

اگر چه یک نبرد بدون رهبر نمی‌تواند انجام شود، اما رهبر بدون پیروان شایسته نیز فایده‌ای ندارد؛ آرزوی تغییر کافی نیست، ما باید سهم خود را در تحقق آن ایفا کنیم

یافتن پاسخ برای این پرسش‌ها آغازی برای احیای واقعی اسلام خواهد بود. نکته مهمی که باید به خاطر داشت این است که اسلام فقط مختص مسلمانان نیست. غیرمسلمانانی که به‌طور کامل فریب این سیستم را نخورده‌اند، درست به اندازه ما، شاید بیشتر، مبارزه می‌کنند، زیرا آنها یک سیستم اعتقادی محکم برای حفظ کردن ندارند. کمک به آنها برای رهایی از دام‌های برده‌داری مدرن بهترین راه برای باز کردن چشمان آنها به حقیقت اسلام است. «اسلامی» که در آن مسلمانان صرفاً برای حفظ ظاهر خود تلاش می‌کنند، برخلاف آموزه‌های قرآن و سیره نبوی است. تجزیه و تحلیل صحیح یک مشکل یا تشخیص صحیح یک بیماری، یک الزام اجباری قبل از تجویز یک دوره‌ی

بهره نباشند و توسط یک دولت یا یک جامعه به اندازه کافی بزرگ حمایت شوند. در حالی که آنها هیچ ارزش ذاتی ندارند، صدف‌های دریایی نیز ارزش ذاتی ندارند. کلید حفظ یک اقتصاد غیراستثماری، تفکیک کارکردهای مختلف اقلامی است که به عنوان «پول» عمل می‌کنند: کالا، ذخیره ارزش و معیار ارزش.

در سیاست، باید تا حد امکان تمرکززدایی و خودمختاری با اتحادیه‌های متقابل به منظور سازماندهی زیرساخت‌ها و دفاع وجود داشته باشد. کنشگران دولتی باید یک بار دیگر خدمتگزار مردم و نه ارباب آنها شوند.

در حال حاضر سعی می‌کنیم روی یک سه پایه لرزان بایستیم و جای تعجب نیست که لرزش زمین زیر پای خود را احساس کنیم. در چنین وضعیتی قطع کردن پایه‌های سه‌پایه باعث می‌شود به زمین بیافتیم، مگر اینکه ابتدا یک سه‌پایه‌ی جدید روی پایه‌های ثابت بسازیم تا بتوانیم بر آن قدم بگذاریم. این کار، گاهی غیرممکن به نظر می‌رسد. با این حال، اگر چنین تلاشی نکنیم، پس از فروپاشی سیستمی که به شدت به آن متکی هستیم، از بین می‌رویم.

رویدادهای اخیر، قدرتی را به ما نشان داده‌اند که علیرغم آسیب‌پذیری‌های ذاتی خود، سیستم مسلط بر فرد اعمال می‌کند. می‌توان به مردم دستور داد که برای مدت طولانی در خانه‌های خود بمانند، می‌توان آنها را به زور تحت درمان قرار داد، آزادی حرکت، تجمع، گفتار - همه حقوق بشری که گفته می‌شود نقض‌ناپذیر است - از آنها گرفته شود. تأمین انرژی و غذای آنها قطع می‌شود و ارتباطات و حرکت آنها در هر زمان کنترل و محدود می‌شود و به‌طور کلی تحت سیطره سیاست‌هایی هستند که علیرغم تظاهر به دموکراسی، هیچ نفوذی بر آنها ندارند.

اگر صاحب زمین هستید، پرورش غذای خود ممکن است امکان‌پذیر باشد. برای اکثر افرادی که در شهرها زندگی می‌کنند این گزینه مقدور نیست. برای برقراری ارتباط، ما به وسایلی متکی

# سفر من از مارکسیسم تا نظریه‌ی استعمارزدایی

بازگویی عمیق **سندیو هیرا** از سفر سیاسی و معنوی خود از متفکر و فعال مارکسیست تا متفکر استعمارزدایی، در طول چندین دهه، کسانی را که در زمان کنونی ادعا می‌کنند تنها چالش سرمایه‌داری از سوی جناح چپ می‌آید، به چالش می‌کشد.

## مقدمه

من در ۱۵ ژانویه ۲۰۲۳ کتاب خود با عنوان استعمارزدایی از ذهن - راهنمای تئوری و عملی استعمارزدایی را ارائه خواهم کرد. در ۶۰۰ صفحه به بسیاری از جنبه‌های تمدن جهان استعماری کنونی (فلسفه، تاریخ جهان، نظریه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، مکانیسم‌های استعمار ذهن، استعمارزدایی از ریاضیات و علوم طبیعی) و ایده‌ی تمدن دنیای جدید آینده می‌پردازم. این ایده مفهوم تمدن جهانی چندگانه را بررسی می‌کند که مشارکت تمدن‌های جهان قدیم، از جمله تمدن اسلامی و توسعه فلسفه جدید آزادی: نظریه استعمارزدایی را در بر می‌گیرد. در این مقاله به سفر خود به تئوری و عمل استعمارزدایی خواهم پرداخت.

## راهی به مارکسیسم

من یکی از آن ده‌ها میلیون نفری هستم که در مهاجرت‌های دسته جمعی از جنوب جهانی به شمال جهانی نقل مکان کردم. من در سال ۱۹۵۵ در مستعمره هلندی سابق سورینام در آمریکای لاتین متولد شدم. این کشور در سال ۱۹۷۵ از نظر سیاسی از هلند مستقل شد. در سال ۱۹۷۰ من با پدر و مادر و هشت خواهر و برادرم مانند یکصد هزار سورینامی دیگر به هلند نقل مکان کردیم. ده‌مین و بزرگترین فرزند آنها در سورینام ماند و در آنجا به عنوان وکیل مشغول به کار شد.

خانواده من دارای پیشینه هندو هستند. ما جشن‌های هندو مانند دیوالی و هولی را جشن می‌گرفتیم و مراسم منظم هندو برای مناسبت‌های مختلف داشتیم.

در سال ۱۹۷۰ دبیرستان را در هلند شروع کردم. در دوران دبیرستان درگیر کار همبستگی با جنبش‌های آزادیبخش ملی جنوب جهانی، به ویژه جنبش علیه جنگ در ویتنام شدم. در سال ۱۹۷۴ برای تحصیل در رشته اقتصاد در دانشگاه اراسموس روتردام ثبت‌نام کردم. دانشگاه‌های آن روزها به شدت تحت تأثیر جنبش دانشجویی می‌۱۹۶۸ در پاریس و به طور کلی جنبش ضد جنگ علیه مداخله نظامی ایالات متحده در ویتنام قرار گرفتند. ایدئولوژی غالب آن دوران مارکسیسم بود. ارنست مندل، اقتصاددان مارکسیست بلژیکی و یکی از اعضای برجسته انترناسیونال چهارم تروتسکیست، سخنران محبوبی در راهپیمایی‌های دانشجویی بود. به عنوان یک دانشجوی اقتصاد، او با استدلال‌هایش در مورد نظریه اقتصادی مارکسیستی مرا تحت تأثیر قرار داد. من شروع به مطالعه مارکسیسم کردم و به اتحادیه بین‌المللی کمونیست، شاخه هلندی انترناسیونال چهارم پیوستم.

در جنبش سوسیالیستی، تروتسکی‌ها در انتها الیه چپ افراطی قرار داشتند. هدف مبارزه روشن بود: یک انقلاب سوسیالیستی در سراسر جهان. راه رسیدن به آن هدف نیز روشن بود: ایجاد یک

حزب کادر انقلابی که اعضای خود را در آماده‌شدن برای انقلاب، جذب و آموزش می‌دهد. زمانی انقلاب می‌شود که در کشوری وضعیت انقلابی پیش بیاید. وضعیت انقلابی وضعیتی است که در آن طبقه حاکم نمی‌تواند آنگونه که قبلاً به آن عادت کرده بود حکومت کند و طبقات تحت ستم از پذیرش ظلم آنها سرباز می‌زنند. این موقعیت‌ها در طول بحران‌های اقتصادی دوره‌ای سرمایه‌داری به وجود می‌آیند. در این بحران‌ها، سرمایه‌داران دستمزد پرولتاریا را پایین می‌آورند. طبقه کارگر با اعتصابات و تظاهرات توده‌ای واکنش نشان می‌دهد. طبقه حاکم برای سرکوب مقاومت از خشونت استفاده می‌کند. در چنین شرایطی طبقه کارگر به یک حزب انقلابی از کادرهای آموزش دیده نیاز دارد که بتواند طبقات تحت ستم را رهبری کند تا با مسلح کردن کارگران و دهقانان، دولت سرمایه‌داری را سرنگون کند، دستگاه امنیتی را از درون فلج کند (کارگرانی با لباس متحدالشکل که از اطاعت از دستورات سرباز می‌زنند) و افسران آنها در لحظه مناسب پادگان‌های ارتش و مقرر پلیس را به تصرف درآورند، زیرساخت‌های ارتباطی را در دست بگیرند، یک دولت انقلابی تشکیل دهند و جمهوری سوسیالیستی را اعلام کنند. این وضعیت، الهام‌بخش مردم مظلوم کشورهای دیگر خواهد بود که

آفریقای جنوبی، شیر مخفی افریقا و مردم متحد هرگز شکست نخواهند خورد از خواننده شیلیایی ویکتور خارا که در کودتای فاشیستی ۱۹۷۳ در شیلی به طرز وحشیانه‌ای به قتل رسید. این آهنگ‌ها در قلب من جا افتاده است و هنوز هم آنها را دوست دارم. حتی اکنون آنها احساسات عمیق همبستگی بین‌المللی را در من ایجاد می‌کنند.

فریادهای موزون شعارها راهی برای بیان خشم، همبستگی و پیام‌هایی بود که نشان می‌داد برای چه می‌جنگیم و گاهی اوقات فقط سرگرمی بود.

در فلسفه مارکسیستی ما تظاهرات می‌تواند - تحت شرایط مناسب - جرقه‌ای باشد برای شعله‌ور کردن چیزی بزرگ‌تر: یک انقلاب. گاهی با پلیس برخورد می‌شد. آنها می‌توانند توسط پلیس تحریک شوند - فقط برای آزمایش ما و شکستن روحیه تظاهرکنندگان - یا ممکن است توسط تظاهرکنندگان تحریک شوند. آنارشپیست‌ها مشتاق بودند که با پلیس درگیر شوند و اغلب تروتسکیست‌ها به آنها می‌پیوندند. گهگاه این برخوردها با دستگیری و چند ساعت حضور در سلول پلیس خاتمه می‌یافت. تظاهرات و اعتصابات توده‌ای موقعیت انقلابی ایجاد می‌کرد که در آن حزب پیش‌تاز می‌توانست وارد عمل شود و ابتکار عمل را برای شورش به دست بگیرد. در عمر من هرگز به آن مرحله نرسید. معمولاً بعد از تظاهرات به خانه می‌رفتیم، چیزی برای خوردن داشتیم، تلویزیون تماشا می‌کردیم و خوابمان می‌برد.

فرهنگ سوسیالیستی ما انقلاب روسیه را به عنوان نقطه مرجع در نظر می‌گیرد. سپیده دم دنیایی نو بود، فارغ از ظلم و استثمار. در سال ۱۹۲۱، یک جوان انقلابی، ویکتور سرژ (۱۸۹۰-۱۹۴۷) با یگانگی سرویس مخفی تزاری را مرور کرد و راهنمای انقلابیون جهان را نوشت: «آنچه همه باید درباره سرکوب بدانند». او می‌خواست این دانش را به اشتراک بگذارد تا انقلابیون در سراسر جهان بدانند سرویس‌های امنیتی چگونه کار می‌کنند. انقلاب روسیه انترناسیونال کمونیستی را در سال ۱۹۱۹ برای ترویج انقلاب جهانی، همبستگی بین‌المللی و آزادی بشر تأسیس

مسیحیان با مشرکان و خرافات مخالف بودند، اما چگونه می‌توان به ایدئولوژی اعتقاد داشت که به شما می‌گوید مردی، عیسی، از باکره متولد شده، آب را به شراب تبدیل کرده، بیماران را شفا می‌دهد، افراد مرده را زنده می‌کند، شیاطین را بیرون می‌کند، نابینایان را دوباره چشم داد، معلولان را وادار به راه رفتن کرد، جذامیان را شفا داد، ۵ هزار خانواده را با نان و ماهی تغذیه کرد و او ۴۰ روز پس از زنده شدنش به بهشت عروج کرد. برای یک مارکسیست اینها خرافه است.

فرهنگ سوسیالیستی  
انقلاب روسیه را به  
عنوان نقطه مرجع  
در نظر می‌گیرد که  
سپیده‌دم دنیایی نو  
بود، فارغ از ظلم و  
استثمار؛ در سال ۱۹۲۱،  
یک جوان انقلابی  
با یگانگی سرویس مخفی  
تزاری را مرور کرد  
و راهنمای انقلابیون  
جهان را نوشت:  
«آنچه همه باید درباره  
سرکوب بدانند»

بخش دیگری از کار ما به عنوان حزب پیش‌تاز، شرکت در تظاهرات بود. تظاهرات همیشه وجود داشت: علیه جنگ‌ها در جنوب جهانی، در حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش ملی، برای آزادی زنان، علیه اقدامات ریاضتی دولت یا جشن روز جهانی کارگر در اول ماه می. فرهنگ خاصی با تظاهرات وجود داشت. تأثیرگذارترین بخش، خواندن ترانه‌های آزادی بود: آهنگ‌های بین‌المللی، ایتالیایی مانند بلا سیانو و آواتنی پوپولو باندراروسا، سرود جنبش آزادبخش

از این الگو پیروی کنند. بنابراین، در همه این کشورها شما نیاز به شاخه‌ای از انترناسیونال کمونیستی دارید تا بتوان یک انقلاب جهانی را تحقق بخشید. برای تروتسکیست‌ها الگوی یک انقلاب موفق، انقلاب روسیه است. تروتسکی نقش اصلی را در آن انقلاب ایفا کرد. حزب بلشویک به رهبری لنین الگوی ایجاد حزب بود.

این برای زندگی روزمره من به عنوان یک دانشجوی چه معنایی داشت؟ من مارکسیسم و لنینیسم را واقعاً شدید مطالعه کردم. با وام‌های دانشجویی و کار تمام کتاب‌های مجموعه آثار کارل مارکس و فردریش انگلس و مجموعه آثار لنین و آثار تروتسکی را تکه تکه خریدم. زمانی عضو کمیته مرکزی اتحادیه بین‌المللی کمونیست هلند بودم. آموزش سیاسی، بحث و مناظره در حزب و جنبش‌های اجتماعی بخش عمده‌ای از کار ما بود. مارکسیسم یک علم است نه یک ایدئولوژی. این چیزی است که ما یاد گرفتیم. به آن سوسیالیسم علمی می‌گویند، زیرا تحلیل علمی غیرقابل انکاری از جامعه و تاریخ دارد. ماتریالیسم تاریخی استدلال می‌کند که نیروی محرکه‌ی تاریخ جهان، منافع مادی طبقات بالا است. به اطراف خود نگاه کنید، خواهید دید که طمع چگونه یک نیروی محرکه در جامعه سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری و اقتصاد بازار از شر مدرنیته است. ببینید مجتمع صنعتی نظامی و شرکت‌های چندملیتی چگونه کار می‌کنند. سود آنها حرف اول را می‌زند. راه‌حل، ملی کردن و یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده است که مردم و نه سود را در اولویت قرار دهد. این احساس درستی ایجاد می‌کرد. این علم و نه فقط یک فلسفه اخلاقی خاص بود. شما نمی‌توانید علیه علم استدلال کنید.

آن زمان ما به دین اهمیت نمی‌دادیم. ما شعار «دین افیون توده‌ها» را می‌دانستیم. مرجع ما الهیات مسیحی بود. در بسیاری از کشورها کلیسا از طبقه‌ی حاکم حمایت می‌کرد، بنابراین این شعار منطقی بود. ما به دین از دریچه‌ی علم نگاه کردیم و علم به ما آموخت که خدا وجود ندارد، پس جهان آفریده‌ی خدا نیست.



کرد. انقلابیون از نقاط مختلف جهان به کنگره‌های بین‌المللی سالانه در روسیه آمدند و سرود امید را به زبان‌های مختلف خواندند. انقلاب دستاوردهای عظیمی را برای زنان به ارمغان آورد: قانون اساسی حقوق برابر زن و مرد را تضمین کرد، سقط جنین قانونی شد، زنان از حق رأی همگانی برخوردار شدند، مرخصی زایمان قانونی شد، مراکز نگهداری از کودکان در تمام نقاط کشور ایجاد شد، اتاق‌های غذاخوری اجتماعی و خشکشویی بار کار خانگی را برای زنان کاهش می‌دهد. همجنسگرایی قانونی شد. الکساندرا کولونتسای (۱۸۷۲-۱۹۵۲)، اولین عضو زن یک دولت در جهان، در مورد این نوشت که چگونه انقلاب رابطه زن و مرد را در زمینه‌های عشق و جنسیت تغییر می‌دهد. فردریش انگلس در کتاب خود در مورد منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت توضیح داد که خانواده واحد ظلم است. مرحله‌ای در تاریخ وجود داشت که زنان از طریق نهاد مدرسالاری از حقوق مادر برخوردار بودند. سرنگونی حق مادری شکست تاریخی جهانی جنس زن بود. آن مرد در خانه نیز فرماندهی کرد. زن خوار شد و به بندگی تنزل یافت، برده شهوت او و ابزاری صرف برای تولید فرزندان شد. [۱] من یکی از اعضای اتحادیه بین‌المللی کمونیست بودم. شریک زندگی و عشق من، سیتلا بونو، یکی از اعضای اصلی گروهی از فمینیست‌های سورینامی به نام اشانتی بود که یک روزنامه فمینیستی منتشر می‌کرد. ما مخالف نهاد بورژوازی خانواده بودیم. ازدواج آنطور که در فرهنگ هندی ما مرسوم بود یک ترتیب بین خانواده‌ها نبود، بلکه یک نهاد بورژوازی بود. زمانی که انتظار فرزند اول خود را داشتیم، نیاز به عقد ازدواج داشتیم تا تمام جنبه‌های قضایی فرزندآوری و تعهدات و حقوق خانوادگی را رعایت کند. در یک جلسه سیاسی استراحت کردیم تا برای ازدواج به شهرداری برویم. خانواده‌های ما آنجا بودند تا شاهد آن باشند، اما آنها لذتی نبردند. بعد از امضای قرارداد به جلسه برگشتیم.

این فرهنگ و محیطی است که ما در آن بزرگ شدیم. سکولار بود. ستیزه‌جو بود. اصولی بود و سازش نمی‌دانست. هر دانشجو - فعال با فارغ‌التحصیلی وارد مرحله جدیدی از زندگی می‌شود. تعداد کمی ممکن است در یک سازمان غیردولتی شغلی پیدا کنند که به آنها امکان می‌دهد کار خود را به عنوان بخشی از مبارزه رهایی‌بخش ببینند. اما بیشتر آنها باید به عنوان برده مزدی یا کارآفرین خصوصی (خرده بورژوازی) وارد بازار کار شوند. من مهارت‌های فنی را برای انجام تحقیقات اجتماعی به دست آورده بودم. من نمی‌توانستم زیر نظر یک رئیس کار کنم، بنابراین یک شرکت خصوصی راه‌اندازی کردم که خدمات تحقیق و مدیریت پروژه را ارائه می‌داد: نظرسنجی، تحقیق میزگردی، مصاحبه، طوفان فکری و مدیریت پروژه‌ها. من به‌طور معقولی خوب عمل کردم. اما یک دیوار بین کار سیاسی من و راه کسب درآمد وجود داشت. همان‌طور که کارگری برای امرار معاش به کارخانه می‌رود و بعد از کار می‌تواند به فعالیت‌های سیاسی بپردازد، در زمان کار نیز کاری را که برای امرار معاش باید انجام می‌دادم محقق می‌کردم و بعد از کار وارد فعالیت‌های سیاسی می‌شدم. هیچ ارتباطی بین کار و سیاست وجود نداشت. دو پروژه در کار من وجود داشت که مرا با سیاست و به‌طور خاص با دین و اسلام مرتبط کرد. در سال ۱۹۹۶، برای انتشار کتابی برای مخاطبان هلندی در مورد علویت، مأموریت یافتم تا مطالعه‌ای در مورد جامعه علویان ترکیه در هلند انجام دهم. در آنجا فرصتی یافتم که مطالعه عمیقی در مورد اسلام و به ویژه تشیع انجام دهم. دیدم در ترکیه دو مکتب تشیع وجود دارد. مکتب کلاسیک که پیرو زندگی و تعالیم حضرت محمد (۵۷۰-۶۳۲) و خلیفه چهارم علی بن ابوطالب (۶۰۰-۶۶۱) بود و مکتب بکتاشیان پیروان حاجی بکتاش ولی (۱۲۰۹-۱۲۷۱) عارف اهل خراسان (ایران) که در آناتولیا (ترکیه) زندگی و کار می‌کرد. من در ترکیه و در جوامع بکتاشی در هلند کار میدانی انجام دادم.

بکتاشیان مسجد ندارند. جم دارند. جم مراسمی است که در آن مردان و زنان به آواز و پایکوبی می‌پردازند. این تحقیق من را به برخی از اطلاعات اولیه اسلام تجهیز کرد.

مأموریت دوم ارتباط نزدیکی با سیاست و از جهاتی با اسلام داشت. زمانی که [رژیم غاصب] اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) قراردادهای اسلو را در سال ۱۹۹۳ (اسلو نخست) و ۱۹۹۵ (اسلو دوم) امضا کردند، نتیجه این بود که از طرف فلسطینی نیاز به طرحی عملی برای اینکه آینده بیت‌المقدس چگونه خواهد بود وجود داشت. اورینت هاوس در شرق اورشلیم به رهبری فیصل حسینی به عنوان مقرر (ساف) در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ خدمت می‌کرد. آنها مشاورانی را از سراسر جهان استخدام کردند تا در توسعه‌ی چشم‌اندازی برای آینده‌ی اورشلیم مشارکت کنند. از طریق تماسی از شبکه ما، من عضوی از یک گروه تحقیقاتی شدم که گزارشی با عنوان تجسم آینده اورشلیم نوشت. ما به همراه همتای فلسطینی خود، اقتصاددان دکتر سمیر حزبون، فصول اقتصادی گزارش را نوشتیم. من برای این پروژه سه بار به فلسطین رفتم: اورشلیم، کرانه باختری و غزه. این گزارش در سال ۲۰۰۳ منتشر شد [۲].

پیمان اسلو به شکستی فاجعه‌بار برای مردم فلسطین تبدیل شد. امید به صلح اکنون از بین رفته است. من شاهد آزار و اذیت هر روزه فلسطینی‌ها توسط اسرائیلی‌ها [غاصب] بودم و اکنون معتقدم که هیچ راهی برای ماندگاری این اشغال برای همیشه وجود ندارد. من در کتاب یک پاراگراف را به این بحث اختصاص داده‌ام که [رژیم اشغالگر] اسرائیل در ۲-۳ دهه دیگر وجود نخواهد داشت. اشغال و ظلم دراز مدت قابل دوام نیست.

در سفرهایم به فلسطین، از مسجد الاقصی و قبه‌الصخره دیدن کردم و تحت تأثیر زیبایی و اهمیت تاریخی و فرهنگی آنها برای جهان قرار گرفتم.

### از مارکسیسم تا تئوری استعمارزدایی

در طول عضویتم در انترناسیونال چهارم به برخی اصول اساسی تروتسکیسم و

گسترده علیه کودتا موفق شد بیشاپ را آزاد کند. او در نهایت توسط جوخه‌ای متشکل از سربازان به همراه شریک خود و چندین مقام دولتی و رهبران اتحادیه دستگیر و به قتل رسید. ایالات متحده از این فرصت استفاده کرد و در ۲۵ اکتبر تهاجم نظامی گسترده‌ای را آغاز کرد که سال‌ها در برنامه‌ریزی بود. پایانی سریع و نهایی به انقلاب داد. برنارد کوارد دستگیر و به حبس ابد محکوم شد. او در سال ۲۰۰۹ آزاد شد.

شکست گرانا‌دا تأثیری ماندگار بر من گذاشت. این باعث شد که اصول اساسی مارکسیسم و سوسیالیسم را زیر سؤال ببرم. آیا در مارکسیسم اخلاق وجود ندارد؟ چگونه ممکن است فردی مانند برنارد کوارد که از دوران کودکی با مورس بیشاپ بزرگ شده، در نهایت در قتل او دست داشته باشد؟ آیا چیزی در ساختار نظری مارکسیسم وجود دارد که امکان انجام چنین جنایات هولناکی را به نام سوسیالیسم فراهم کند؟

یک رویداد سیاسی دیگر بود که زندگی من را به شدت تحت تأثیر قرار داد. در ۲۵ فوریه ۱۹۸۰، گروهی از افسران ارتش در سورینام دست به کودتا زدند. رهبری این گروه را دسی بوترسه بر عهده داشت. این گروه از نظر جهت‌گیری سیاسی متفاوت بود. در این گروه نیروهای چپ و راست حضور داشتند. من از کودتا حمایت نکردم. چپ نفوذ پیدا کرد که منجر به واکنش‌های امپریالیسم آمریکا و هلند شد. شورشیان یک دولت غیرنظامی را تحت رهبری رئیس‌جمهور چین آسن که یک ناسیونالیست دست راستی بود برپا کردند. حکومت او چندان دوام نیاورد زیرا جناح چپ ارتش او را دوست نداشت. چندین تلاش در یک ضد کودتا در ۸ دسامبر ۱۹۸۲ در دستگیری، شکنجه و اعدام ۱۴ نفر به اوج خود رسید. یکی از آنها برادرم بود که وقتی خانواده ما به هلند رفتند در سورینام مانده بود. حکومت نظامی برپا شد.

من در روتردام درس خواندم اما در خانه‌ی پدر و مادرم در شهر دیگری بودم که خبر اعدام برادرم منتشر شد. هنوز به یاد دارم که چگونه مادرم با صدای

مبارزات نظامی کوبا علیه ارتش آفریقای جنوبی در آنگولا امکان‌پذیر بود، جایی که آنها در نبرد کیتو کاناواله در سال ۱۹۸۸ ضربه فاطمی به آفریقای جنوبی وارد کردند. حمایت کوبا از جنبش‌های اجتماعی در زبان لاتین ایبا یا لا قاره را به جایی که اکنون است رسانده است. و علیرغم هزینه‌های هنگفت تحریم اقتصادی ایالات متحده، این اتفاق افتاد. سال ۱۹۷۹ یک سال مهم در تاریخ جهان بود. در ۷ ژانویه، ارتش خلق ویتنام و شورشیان کامبوج تحت حمایت ویتنام، رژیم پل پوت را از قدرت در کامبوج سرنگون کردند. در ۱۰ فوریه ۱۹۷۹، آیت‌الله خمینی [ره] از تبعید پاریس به ایران بازگشت، پس از انقلابی که توسط رهبری روحانیون رژیم شاهنشاهی محمدرضا پهلوی را سرنگون کرد. در ۱۳ مارس ۱۹۷۹، جنبش جواهر جدید از جمعیت ۱۱۰ هزار نفری آفریقای جزیره گرانا‌دا، دولت اریک گیری را در یک کودتای بدون خونریزی سرنگون کرد و یک انقلاب سوسیالیستی را آغاز کرد. جنبش جواهر جدید توسط مورس بیشاپ کاریزماتیک رهبری می‌شد. در ۱۹ ژوئیه، جبهه آزادیبخش ملی سان‌دینیستا دیکتاتوری ۴۶ ساله سوموزا را در نیکاراگوئه پس از چندین دهه مبارزه سرنگون کرد.

انقلاب گرانا‌دا برای مردم کارائیب و جمعیت سیاه‌پوست در ایالات متحده اهمیت زیادی داشت. تأثیر آن فراتر از اندازه جزیره و جمعیت کم آن بود. این اولین انقلاب سیاه پس از انقلاب ۱۸۰۴ هائیتی بود. این الهام‌بخشی بزرگی برای جنبش سوسیالیستی و ضد امپریالیستی در کارائیب و جوامع کارائیب در ایالات متحده و اروپا داشت.

من به شدت در جنبش همبستگی در هلند در حمایت از انقلاب گرانا‌دا شرکت داشتم. من رئیس کمیته همبستگی گرانا‌دا بودم. با گروهی از حامیان ما در ژوئیه ۱۹۸۳ از جزیره دیدن کردیم، سه ماه قبل از انشعاب چشمگیر در جنبش جواهر جدید زمانی که یک جناح به رهبری معاون نخست وزیر برنارد کوارد مورس بیشاپ را در ۱۶ اکتبر ۱۹۸۳ دستگیر کرد و او را در حبس خانگی قرار داد تظاهرات

مارکسیسم شک کردم. چگونه ممکن است که انترناسیونال چهارم، که در سال ۱۹۳۸ تأسیس شد، نتوانست انقلابی را رهبری کند، اگرچه از آن زمان تاکنون، انقلاب‌های موفق زیادی رخ داده است؟ اگر بهترین تحلیل نظری و بهترین کادرسازی را دارند، چرا موفق نشدند تئوری انقلاب را به عمل تبدیل کنند؟ من با افراد بزرگی در انترناسیونال چهارم ملاقات کردم، بسیار باهوش و زیرک، بسیار متعهد به مبارزه و در رفتارشان شجاع بودند. اما فرهنگ فرقه‌گرایی وجود دارد که در من طنین‌انداز نشد. جایی برای سازش وجود ندارد. همه چیز در مورد اصول است. دعوی درونی دائمی وجود دارد. یک رفیق از آمریکای لاتین یک بار به شوخی به من گفت: «یک تروتسکیست یک جناح، دو تروتسکیست یک حزب و سه تروتسکیست یک انترناسیونال چهارم است». اغلب به نظر می‌رسد که دشمن اصلی نه سرمایه‌داری یا امپریالیسم، بلکه استالیسیسم بوده است. گزینه و تحلیل سیاسی من از مبارزه به من می‌گوید که وحدت در مبارزه کلید پیروزی است. ایجاد وحدت در جنبش‌های اجتماعی یک مسئله تاکتیکی نیست. این در مورد امضای اعلامیه‌های مشترک علیه امپریالیسم نیست. این در مورد فرهنگ احترام، گفتگو، ایجاد دوستی و دادن فضا به دیگران برای توسعه و تعالی است. این در مورد پذیرش این است که شما ممکن است اشتباه کنید و دیگران ممکن است درست بگویند، اما یافتن راهی برای همکاری و زمانی که اشتباهات رخ می‌دهد آنها را با هم اصلاح کنید. این تحلیل علمی نیست. این یک اصل اخلاقی است.

من این اصل را در عمل اعمال می‌کنم. من حامی بزرگ انقلاب کوبا هستم. من از ستایشگران فیدل کاسترو، چه گوارا و آن انقلابیون شجاعی هستم که مبارزه برای آزادی کوبا را رهبری کردند. و اگر تروتسکیستی در کار نبود، مشکل تروتسکیسم است، نه کاسترو. وقتی یک تاریخ‌ساز از جهان نوشته شود، سهم انقلاب کوبا در مبارزه خارج از کوبا بیش از حد اغراق نخواهد شد. آزادی آفریقای جنوبی تا حدی به دلیل

بلند گریه می کرد و نمی توانست جلوی گریه اش را بگیرد. پدرم مردی شکسته بود. فرزند اول آنها شکنجه شده بود و مانند سگ تیرباران شده بود. این که شاهد این غم و اندوه تسلی ناپذیر پدر و مادرم باشم که بسیار دوستشان دارم بسیار برایم دردناک بود.

چند روز بعد یکی از مقامات عالی وزارت کشور هلند با من تماس گرفت. او من را برای ملاقات با رئیس جمهور سابق، هنک چین ای. سن دعوت کرد. سن به من توضیح داد که به ایالات متحده رفته است و در آنجا با سیا ملاقات کرده است. مشابه کنترها در نیکاراگوئه، آنها تهاجم به سورینام را برنامه ریزی کردند. آنها سعی کردند از حمایت فعالان چپ که مخالف کودتا بودند، حمایت کنند. او از من حمایت خواست. من قاطعانه امتناع کردم. من هرگز نتوانستم به یک کودتای سیا پیوندم، اگرچه درد والدینم را دیدم و آرزوی انتقام آنها را داشتم. این امتناع در روابط من با پدر و مادرم تیرگی ایجاد کرد که خیلی به من آسیب زد، زیرا آنها را بسیار دوست دارم. طرح کودتای سیا نیز لغو شد.

در سورینام نیروی چپ دیگری علیه دولت نظامی و تهاجمات خارجی وجود داشت. رهبر آن فرد دربی، مهمترین رهبر اتحادیه کارگری در آن زمان بود. فدراسیون اتحادیه های کارگری او مهمترین بخش های اقتصاد را کنترل می کرد. من از هلند به تلاش های او برای ایجاد یک پویش برای بازگرداندن ارتش به پادگان های خود و بازگرداندن حکومت غیرنظامی پیوستم. در پایان روز ارتش با حکومت غیرنظامی موافقت کرد. در سال ۱۹۸۷ اولین انتخابات پس از کودتا برگزار شد. اتحادیه های کارگری یک حزب سیاسی تشکیل دادند: حزب کارگر سورینام. من در تنظیم سند تأسیس شرکت داشتم. این حزب در انتخابات خوب عمل نکرد. آنها هیچ کرسی ای نگرفتند. احزاب قدیمی در یکی از ادوار پیروز شدند. در سال ۱۹۹۱ آنها به احزاب سیاسی قدیمی پیوستند و وارد دولت شدند. آنها بخشی از تشکیلات شدند. من حزب را ترک کردم.

بسیاری از فعالان در طول زندگی خود ممکن است زمانی که مبارزه خود را ارزیابی می کنند به نکته ای برسند. ما برای چه می جنگیم؟ چه چیزی به دست آورده ایم؟ آیا ارزشش را داشته است؟ می توانید به دو طریق به این سؤالات بپردازید: نظری و شخصی. در هر دو مورد، نیاز به زمان دارید تا فکر کنید.

پس از تجربه ای که با سورینام داشتم، از سیاست کناره گیری کردم. مادرم در سال ۲۰۱۱ و پدرم یک سال بعد فوت کردند. آنها پس از دسامبر ۱۹۸۲ دیگر هرگز آرامش پیدا نکرده بودند. من کسب و کار مشاوره خود را توسعه دادم و در اوقات فراغت درگیر فرهنگ و به ویژه نوشتن کتاب های تاریخ شدم. در سال ۲۰۰۹، از من برای ارائه مقاله ای در مورد تاریخچه برده داری در سورینام در کنفرانسی در آمستردام دعوت شد، جایی که با رامون گروسفو گل ملاقات کردم. رامون مرا با نظریه استعمارزدایی آشنا کرد. در سال ۲۰۱۲ او از من برای کنفرانسی در مورد استعمارزدایی در اروپا دعوت کرد. در آنجا با آرزو مرالی و رضا کاظم از موسسه اسلامی حقوق بشر آشنا شدم. از این رویارویی، شبکه بین المللی استعماری به وجود آمد. از طریق موسسه اسلامی حقوق بشر دوباره با اسلام آشنا شدم. من شروع به کار بر روی نظریه استعمارزدایی، به ویژه روی استعمارزدایی از ذهن کردم و دوباره درگیر فعالیت گرایشی شدم. در سال ۲۰۱۰ ستون هفتگی را در یک سایت خبری معروف سورینامی شروع کردم که در آن به مسائل مربوط به استعمارزدایی از ذهن پرداختم. خیلی چیزها در سورینام تغییر کرده بود. اندکی قبل از اولین انتخابات در سال ۱۹۹۷، گروه های مترجع سورینام مستقر در هلند موفق به تأمین مالی گروهی از شورشیان در داخل سورینام شدند که منجر به جنگ خونینی شد که به کشته شدن ۴۵۰ نفر از جمعیت پانصد هزار نفری انجامید. رهبر ارتش دسی بوترسه وارد سیاست شده بود. حزب دموکراتیک ملی او، با یک سکوی ضد استعماری و مترقی، به طور پیوسته در انتخابات پیای از حمایت برخوردار بود. در سال ۲۰۱۰ حزب او یک دولت ائتلافی با بوترسه به

عنوان رئیس جمهور تشکیل داد. در سال ۲۰۱۵ حزب او اکثریت مطلق کرسی های پارلمان را به دست آورد و او دوباره رئیس جمهور شد. بوترسه همیشه معتقد بود که اعدام های دسامبر ۱۹۸۲ بدون رضایت او انجام شد و این اقدامی بود که در حالی اتفاق افتاده بود که او در صحنه واقعی حضور نداشت. قتل های دسامبر باعث ایجاد شکاف عمیقی در جامعه سورینامی، هم در سورینام و هم در جامعه سورینامی در هلند شده بود. نظرات متفاوتی در مورد چگونگی التیام شکاف ها وجود داشت: عفو، حقیقت یابی پرونده های قضایی و آشتی. من در ستون هایم پیوند بین کشتارهای دسامبر و جنگ داخلی را ایجاد کردم و برای گفتگو، حقیقت و آشتی بحث کردم. این موضع برگرفته از نظریه استعمارزدایی و راه غلبه بر آسیب های استعماری است که من را به سیاست و فعالیت بازگرداند. از سال ۲۰۱۵ من با رئیس جمهور بوترسه درگیر مسیر حقیقت و آشتی در سورینام بوده ام. در یکی از یادگست ها با آرزو مرالی به کل این قسمت می پردازم.

در سال های آینده برای ساخت شبکه بین المللی استعمارزدایی وقت صرف خواهم کرد. من در کشورهای مختلف تورهای کتاب خواهم داشت و با دانشگاهیان و فعالانی که بر روی نظریه و عمل استعمارزدایی کار می کنند ملاقات خواهم کرد. من در کارهای سیاسی خود زیاد سفر خواهم کرد. اما همه چیز تغییر کرده است.

در دوره مارکسیستی من همیشه با نحوه برخورد مارکسیسم با عشق، خانواده و دوستی مشکل داشتم. مبارزه ی طبقاتی خالی از این موضوعات بود. همه چیز در مورد اقتصاد و سیاست است. همیشه احساس می کردم که زندگی چیزهای بیشتری از اینها است. الکساندرا کولونتای درباره چگونگی تغییر زندگی عاشقانه مردم توسط انقلاب روسیه صحبت کرده بود. او در داستان های کوتاه خود با عنوان عشق زنبورهای کارگر بازگو می کند که چگونه انقلاب روابط بین زن و مرد را تغییر داد و مفهوم عشق آزاد را مطرح کرد [۳]. این اصلا به من نمی خورد. من یک انقلابی و رمانتیک هستم. من

احساس تنهایی می کردم. وقتی شام خوردم احساس تنهایی کردم. وقتی به خواب رفتم احساس تنهایی می کردم. وقتی از اولین تور با پروین بر گشت، از او پرسیدم: «چطور وقتی من در تور بودم، از تنهایی شکایت نکردی؟ از اینکه مدتی فارغ از من بودی خوشحال بودی؟ فکر می کنم تو را بیشتر از تو دوست دارم.» خندید و گفت: من هم مثل تو در خارج از کشور، اینجا سرم شلوغ است. زندگی یعنی با هم بودن بنابراین من دوست دارم با تو سفر کنم، زیرا به همان اندازه که دلتنگ من هستی، دلم برای تو تنگ شده است.» آن زمان بود که تصمیم گرفتیم در آینده با هم به تور برویم. و بنابراین امیدوارم وقتی در خارج از کشور هستیم، روزمان را با یک بوسه صبح بخیر شروع کنیم، به تعهدات سیاسی و اجتماعی خود، تماس تصویری با نوه مان عمل کنیم و عصر خود را با یک بوسه شب بخیر به پایان برسانیم. خواب می بینم که بتوانیم دست در دست هم عاشقانه تا ابد راه برویم.

آخرین کتاب **سند یو هیوا، استعمارزدایی از ذهن** - راهنمای تئوری و عملی استعمارزدایی، در ۱۵ ژانویه ۲۰۲۳ منتشر خواهد شد و در سکوهای مختلف از جمله کتابفروشی موسسه اسلامی حقوق بشر در دسترس خواهد بود. او تورهای جهانی را برنامه ریزی کرده است. برای اطلاعات بیشتر به وب سایت هیرا یا صفحات موسسه اسلامی حقوق بشر مراجعه کنید. او دبیر بنیاد شبکه بین المللی استعمارزدایی مستقر در لاهه هلند است. او یک فعال، نویسنده و محقق شناخته شده است. او ریاست هیئت تحریریه ناشران امریت را بر عهده دارد و مؤسس مؤسسه بین المللی تحقیقات علمی است. شما می توانید ویدیوهای زیادی از سخنرانی های او در مورد استعمارزدایی از ذهن و موضوعات مرتبط دیگر پیدا کنید.

### Endnotes

- [1] Engels, F. (1962), p. 30.
- [2] The International Peace and Cooperation Center (2003): *Envisioning the Future of Jerusalem*.
- [3] Kollontai, A. (1978): *Love of Worker Bees*. Cassandra Editions. Chicago
- [4] Sandew Hira is the penname of Dew Baboeram. He is secretary of the Decolonial International Network Foundation.

برگشتم، تلفنی با هم صحبت می کنیم، غیبت می کنیم و همدیگر را با بوسه شب بخیر از ورای تلفن بدرقه می کنیم. وقتی به هلند می روم، به او اطلاع می دهم. همیشه دلم برایش تنگ می شود، تا زمانی که فرود می آیم و همدیگر را در آغوش می گیریم و می بوسیم.

هر انقلابی یک امر  
رمانتیک است؛ ما برای  
جهانی مبارزه می کنیم  
که در آن ظلم و  
استثمار پایان یابد؛  
ما رویای جهانی را  
داریم که در آن مردم  
در صلح، عشق، رفاه  
و هماهنگی زندگی  
کنند؛ ما انقلابی هستیم،  
زیرا معتقدیم این جهان  
بدون جنگ، بدون  
فداکاری و بدون از  
خود گذشتگی به وجود  
نخواهد آمد

من خانواده را واحد  
مردسالاری و ظلم  
نمی دانم، بلکه واحد  
عشق، مراقبت و شادی  
می دانم

هیچ چیز غیرعادی در این روال وجود نداشت، تا اینکه دخترم که بک فعال و خواننده است، یک مستند موزیکال با عنوان قیام تهیه کرد که به نظریه استعمارزدایی از طریق موسیقی می پردازد. او یک تور در کشورهای مختلف انجام داد. مادرش با او رفت. ما همین روال را ادامه دادیم، اما وقتی از خواب بیدار شدم، احساس تنهایی کردم. من از خانه کار می کنم. وقتی ناهار خوردم

معتقدم هر انقلابی یک امر رمانتیک است. ما برای جهانی مبارزه می کنیم که در آن ظلم و استثمار پایان یابد. ما رویای جهانی را داریم که در آن مردم در صلح، عشق، رفاه و هماهنگی زندگی کنند. ما انقلابی هستیم، زیرا معتقدیم این جهان بدون جنگ، بدون فداکاری و بدون از خود گذشتگی به وجود نخواهد آمد. ما رمانتیک هستیم، زیرا عشق مبنایی است که در زندگی روزمره خود بر اساس آن عمل می کنیم.

به عنوان یک پسر جوان همیشه آرزو داشتم که عاشق یک دختر زیبا شوم که من را به همان اندازه که من دوستش دارم دوست داشته باشد، تا آخر عمر با او دست در دست هم قدم بزنم و با او تشکیل خانواده بدهم. من خانواده را واحد مردسالاری و ظلم نمی دانم، بلکه واحد عشق، مراقبت و شادی می دانم. من بیست ساله بودم و همسرم هجده ساله بود که با هم آشنا شدیم. ما عمیقاً درگیر فعالیت و مبارزه سیاسی بودیم. ما قول دادیم که زندگی مان را با هم بگذرانیم. ده سال بعد دخترمان پروین به دنیا آمد. هفت سال بعد پسر ما امریت به دنیا آمد. آنها خورشیدهایی هستند که زندگی ما را روشن می کنند. دو سال پیش نوه ما دیا به دنیا آمد. او ابرنواختر زندگی ماست. مارکسیسم نظریه عشق ندارد. به نظر من نظریه استعمارزدایی باید یک نظریه داشته باشد که به ما می آموزد خانواده، دوستان و عشق بستر وجود ما به عنوان انسان هستند.

در طول ده سال گذشته از من دعوت شده است تا در کنفرانس ها، سخنرانی ها و کارگاه های آموزشی در بلژیک، کوراسائو، انگلستان، فنلاند، فرانسه، مالزی، موریس، پرتغال، اسپانیا، آفریقای جنوبی، سوئد، سورینام، ونزوئلا و ایالات متحده دربارهی نظریه استعمارزدایی بحث کنم. الگوی خاصی در طول سفرهای من مشخص می شود. قبل از اینکه سوار هواپیما شوم با سیتلا تماس می گیرم تا به او بگویم که سوار هواپیما هستم. وقتی فرود آمدم، به او می گویم که فرود آمده ام. وقتی به هتل می رسم زنگ می زنم و می گویم که مستقر شده ام. روزهای من پر از جلسات، ارائه و بحث است. وقتی به هتل

# فضای تنگ شده برای دگراندیشی در بریتانیای نئولیبرال

افروز فاطمه زیدی استدلال می‌کند که روند سیاست‌زدایی مسلمانان اکنون بر کل جمعیت بریتانیا گسترش یافته است. در حالی که بخش‌های مختلف جامعه‌ی گسترده‌تر با روایت‌های حکومتی که انگ بزن، تفرقه‌بیانداز و حکومت کن، در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند، زیدی استدلال می‌کند که با وجود تفرقه هنوز فضای کافی برای مخالفت وجود دارد. او برای یک سیاست متحد مخالفت با ظلم استدلال می‌کند.

ما... افراد را از تفکر انتقادی، تعیین سرنوشت و عاملیت خردورزانه محروم می‌کند. او توضیح می‌دهد:

«آموزش و پرورش نئولیبرال با این فرض نادرست که تنها راه‌حل‌های فردی برای مشکلات تولید شده اجتماعی وجود دارد، حالت‌های سیاست‌زدایی از خودبیگانگی و انزوای فردی را تقویت می‌کند، که به طور فزاینده‌ای عادی می‌شود، انسان‌ها را بی‌حس و ترس می‌کند و در برابر مطالبات عدالت اقتصادی و اجتماعی مصونیت می‌بخشد و آنها به طور فزاینده‌ای از مسائل سیاسی، اخلاقی و مسئولیت اجتماعی جدا می‌شوند. این نوعی از سیاست‌زدایی است که در آن افراد تمایل به فرو رفتن به یک گنجی اخلاقی و بدینی مرگبار پیدا می‌کنند.»

ژیرو همچنین در مورد نقشی که سرکوب از طریق نهادهای دولتی در ایجاد این سیاست‌زدایی ایفا می‌کند صحبت کرده است:

«به‌طور فزاینده‌ای، آموزش هم در مدارس و هم در دستگاه‌های فرهنگی گسترده‌تر، مانند رسانه‌های جریان اصلی و محافظه‌کار، به ابزاری برای سرکوب تبدیل می‌شود و در خدمت ترویج و مشروعیت بخشیدن به تبلیغات فاشیستی نئولیبرال است.»

هدف این مقاله ارائه شواهدی از سرکوب فضاهای پرسشگری و اعتراض

عادی‌سازی تمرکز بر مسئولیت فردی به جای رفاه جمعی هستند و با بستن فضا برای درگیر شدن انتقادی با روایت نئولیبرالی و تجسم راه‌حل‌های جایگزین، به طور مؤثر جمعیت را سیاست‌زدایی می‌کنند. در این مقاله، من استدلال می‌کنم که بریتانیا، در خدمت یک هژمونی سیری‌ناپذیر نئولیبرالی، در حال اجرای یک «تغییر معرفتی» به سمت سیاست‌زدایی گسترده شهروندان است. این روند در چارچوب امپراتوری و برتری سفیدپوستان قرار می‌گیرد، به طوری که آنهایی که امپراتوری آنها را بلافاصله و پیشگیرانه به عنوان تهدیدی برای وضعیت موجود نئولیبرالی شناسایی می‌کنند به طور نامتناسبی ساکت‌سازی می‌شوند. این همچنین به عنوان یک عملیات چندجانبه در حال انجام است که در آن چندین بازوی دولت به طور هماهنگ برای خدمت به دستور کار آن کار می‌کنند. برای اثبات این عملیات چندجانبه، این مقاله به بررسی این موضوع می‌پردازد که چگونه پلیس، رسانه‌ها و کمیسیون خیره در همکاری با سایر نهادهای دولتی، همگی در تنگ کردن فضای مخالفت در بریتانیا نقش دارند.

## سیاست‌زدایی

هنری آژیرو درباره سیاست‌زدایی در چارچوب نئولیبرال نوشته و گفته است: «وضعیت سیاست‌زدایی نظم اجتماعی

در دسامبر ۲۰۲۱، من در مورد «نژاد» به عنوان یک ویژگی محافظت شده در قوانین ایالات متحده و بریتانیا و محدودیت‌های مرتبط با سیستم‌های حقوقی در اجرای عدالت نوشتم. من به این نتیجه رسیده بودم: «به جای اطاعت از قوانین، اختلال، صرف نظر از میزان ناخوشایندی‌اش، تنها راه حل است. خواستار عدالتی که حق داریم، نه فقط در محدوده قوانین موجود، بلکه علیرغم قوانین موجود. برای انجام این کار مستلزم تعامل انتقادی مداوم با ساختارهای قدرتی هستیم که بر ما حکومت می‌کنند، نه پذیرش غیرانتقادی آن.»

یک سال بعد در بریتانیا، پارلمان قانون پلیس، جنایت، مجازات و دادگاه‌ها را تصویب کرد و در حال حاضر در حال بحث بر سر لایحه‌ی نظم عمومی است که هر دو برای سرکوب اعتراضات مخرب و جرم‌انگاری معترضان خدمت می‌کنند. این بخشی از فرهنگ گسترده‌تر برای خاموش کردن مخالفان، نه فقط آنهایی که اعتراض می‌کنند، بلکه تمامی کسانی که در قالب جنبش‌های سازمان‌یافته کارگری و دیدگاه‌های منتقد نظام فعالیت می‌کنند است.

اعتراض، آزادی فکر و حق خروج از کار به طور گسترده سنگ بنای دموکراسی در نظر گرفته می‌شود و با این حال رهبران یک کشور ظاهراً دموکراتیک سعی در سرکوب این حقوق دارند. آنها در حال

علیه هژمونی نئولیبرال توسط تشکیلات بریتانیا است. علاوه بر این، مقاله نشان می‌دهد که این سرکوب فقط در خدمت یک دستور کار نئولیبرالی نیست، بلکه در خدمت امپراتوری، به یکنواختی گسترده‌تر و فراگیرتر در اندیشه گسترش می‌یابد که جایی برای انتقاد از تشکیلات باقی نمی‌گذارد. در چارچوب بریتانیا، در حالی که سیاست‌زدایی منجر به سکوت می‌شود، ساکت‌سازی با کوچک کردن فضا برای گفت‌وگو، مخالفت و تعامل انتقادی بیشتر به غیرسیاسی شدن کمک می‌کند و در نتیجه یک چرخه معیوب را شکل می‌دهد.

### پلیسی سازی نظامی شده

نیروهای پلیس سابقه طولانی و وحشیانه‌ای در تلاش برای محافظت از دولت به جای شهروندان دارند. زمانی که نیروهای پلیس به نقش آنها در امپراتوری بریتانیا و همچنین گشت‌های برده‌داری امپراتوری ایالات متحده بازمی‌گردد، سابقه‌ای جدایی‌ناپذیر با برتری سفیدپوستان دارد. بنابراین، کارکرد فعلی آنها صرفاً ادامه نقش تاریخی آنهاست. و در مقابل این پس‌زمینه، یافته‌های گزارش ۲۰۲۰ نت‌پل در مورد نظارت بر تظاهرات «جان سیاه‌پوستان مهم است» تعجب‌آور نیست. این یافته‌ها مستقیماً از این ایده حمایت می‌کنند که پلیس از طرف دولت برای خاموش کردن اعتراض‌ها کار می‌کند و علاوه بر این، آنها همچنان با هدف قرار دادن نامتناسب معترضان سیاه‌پوست، عامل برتری سفیدپوستان هستند.

این گزارش می‌افزاید:

«این نژادپرستی و ارباب احتمالاً تأثیرات گسترده‌تری بر فعالیت‌های ضد نژادپرستی و اعتراض در بریتانیا خواهد گذاشت و حقوق قانونی و دموکراتیک مندرج در ماده ۱۱ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر را از بین می‌برد.»

این امر از این استدلال حمایت می‌کند که نژادپرستی نهادی پلیس، که نه تنها در جریان اعتراضات جان سیاه‌پوستان مهم است، بلکه بارها و بارها از طریق حوادث گزارش شده مختلف مشاهده می‌شود، صرفاً «تبعیض» نیست. بلکه نقش احتمالاً عمدی از بین بردن حق سیاه‌پوستان برای

اعتراض و سازماندهی علیه نژادپرستی و امپراتوری را ایفا می‌کند. در واقع، این گزارش در مورد اینکه چگونه «ارباب» از سوی پلیس تأثیری بر تنگ کردن فضا برای سازماندهی و تحریک ضد نژادپرستی دارد، توضیح می‌دهد:

«این تاکتیک‌ها و لفاظی‌های پلیسی سخت‌گیرانه که توسط دولت به کار می‌رود، از طریق ارباب احتمالی و به حاشیه راندن بیشتر کسانی که به دنبال به چالش کشیدن نژادپرستی از طریق اعتراض هستند، این ظرفیت را دارند که زندگی و حرکت را از فعالیت‌های ضد نژادپرستی و جنبش‌های اعتراضی گسترده‌تر تضعیف کنند.»

این گزارش همچنین تأیید می‌کند که سیاستمداران، پلیس و رسانه‌ها به جای تأمل در دلایل موجه اعتراضات و اذعان به مشروعیت آنها، معترضان را به عنوان بدخواهان خشن و ضداجتماعی به تصویر می‌کشند:

«ما همچنین شاهد یک تصویر کلیشه‌ای و نژادپرستانه‌ی فزاینده از اعتراضات «جان سیاهان مهم است» به عنوان خشونت از سوی سیاستمداران، از جمله پرتی پاتل، وزیر کشور، هستیم که فعالان ضد نژادپرستی را به عنوان «اراذل و جنایتکار» توصیف کرد. پلیس همچنین به سرعت ماهیت خشونت‌آمیز اعتراض‌ها را برجسته کرد و بسیاری از مطبوعات به آنها پیوستند و به توجیه تاکتیک‌های پلیسی که در این گزارش مورد بررسی قرار گرفته‌اند، کمک کردند.»

می‌توان تصور کرد که هدف از این کار معطوف کردن افکار عمومی به اعتراضات و معترضان جان سیاهان مهم است بود، در حالی که به این واقعیت که اعتراضات هم‌وجه و هم‌قانونی بودند، مشروعیت نمی‌داد.

نمونه‌های بارز دیگر نقش پلیس در سرکوب کردن مخالفان در سال ۲۰۲۱ شامل پلیسی کردن سختگیرانه در مراسم شب زنده‌داری برای سارا اورارد و اعتراض به لایحه پلیس، جنایت، مجازات و دادگاه قبل از تبدیل شدن به قانون است. هم در تظاهرات در لندن و هم در تظاهرات محدود شده توسط پلیس در بریستول، پلیس به معترضان

حمله فیزیکی کرد و آنها را دستگیر کرد. گزارش‌های شاهدان عینی در هر دو مورد و همچنین تحقیق گروه پارلمانی حزب همه در مورد دموکراسی و قانون اساسی، تأیید می‌کند که چگونه پلیس عامل تحریک به خشونت بوده است. با این حال، وقتی نوبت به اعتراضات محدود شده توسط پلیس شد، یک بار دیگر رسانه‌ها و پرتی پاتل، وزیر کشور وقت، معترضانی را که از حق آزادی بیان و تجمع خود استفاده می‌کردند، به عنوان اراذل و اوباش معرفی کردند.

در مورد فعالان محیط زیست مانند کسانی که از شورش انقراض، عایق کردن بریتانیا و حالا «استخراج» نفت را متوقف کنید هستند، مشابه است. در نوامبر ۲۰۲۲، دستیار کمیسر پلیس متد در بی‌بی‌سی درباره اقدام حالا «استخراج» نفت را متوقف کنید گفت: «این اعتراض نیست، این جنایت است». علاوه بر این، نت‌پل گزارشی با عنوان احترام یا سرکوب منتشر کرده است که به طور گسترده سرکوب پلیس در جریان اعتراضات کنفرانس تغییرات آب و هوایی سازمان ملل در گلاسگو در نوامبر ۲۰۲۱ را مستند می‌کند. این گزارش بیان می‌کند که معترضان رفتار پلیس را تنبیه‌کننده، نامتناسب، ارباب‌کننده و تهاجمی می‌دانستند. به ویژه مهم این است که این گزارش به نیل، اپیتز و سروسکی (۲۰۱۹) اشاره می‌کند تا توضیح دهد که چگونه «کم کردن» در اعتراضات - که به طور گسترده توسط پلیس در بریتانیا انجام می‌شود - نه تنها بر «سرکوب مخالفان» بلکه بر «انرژی‌های سیاسی» که می‌توان آن را در جهت مخالف قرار داد اثری بازدارنده داشته است، بنابراین «اثر بازدارنده‌ای بر اعتراضات» داشت. همانطور که یکی از ناظران حقوقی خاطر نشان کرد:

«گفته شده است که زمانی که اعتراض شروع شد، شعارها درباره تغییرات آب و هوایی و عدالت اجتماعی بود. بعد از ۲ ساعت شعارها تبدیل به من ادرار و یک فنجان چای می‌خواهم تبدیل شد. [این یک] تاکتیک عمدی برای وادار کردن مردم به بازگشت به خانه بود.»

بنابراین می‌توانیم در زمان واقعی ببینیم که چگونه تاکتیک‌های پلیسی بر اعتراض‌ها اثر سیاست‌زدایی دارد. علاوه بر این، این گزارش به راهنمایی‌های کمیسیون و نیز اشاره می‌کند و روش‌های مخالفت افسران پلیس با این دستورالعمل را شرح می‌دهد. برای مثال، هنگامی که صحبت از نظارت به میان می‌آید، این گزارش توضیح می‌دهد که چگونه، برخلاف دستورالعمل‌های کمیسیون و نیز: «پلیس اسکاتلند به طور مداوم از جمعیت، سخنرانان، معترضان، ناظران حقوقی و مردم محلی به طور مداخله‌ای فیلمبرداری می‌کرد، یکی از افسران گردآوری شواهد و مدارک، به طرز شومی به معترضان می‌گفت: «ما زمان زیادی داریم تا چهره‌های شما را ثبت کنیم». این به ویژه گروه‌های نژادپرستانه، از جمله گروهی از معترضان مسلمان که به ویژه ناخوشایند به نظر می‌رسند و یک زن رنگین پوست که در تظاهرات حقوق مهاجران صحبت می‌کرد، را هدف قرار می‌داد، در حالی که پلیس هم‌تایان سفیدپوست او را نادیده می‌گرفت».

این گزارش در ادامه توضیح می‌دهد که چگونه دستورالعمل‌های کمیسیون و نیز تأکید می‌کند که استفاده از دستگاه‌های ضبط دیجیتال در طول اعتراض می‌تواند «اثری سردکننده بر آزادی تجمع داشته باشد و استفاده از این حق را محدود کند». [تأکید در متن اصلی است]. باز هم، به نظر می‌رسد که کاهش اعتراض در واقع یک هدف عمده پلیس است. علاوه بر این، این «اثر سردکننده» و سیاست‌زدایی به طور نامتناسبی بر رنگین‌پوستان تأثیر می‌گذارد.

دستور کار نئولیبرالی این دولت به ویژه هنگامی که به سرکوب معترضان آب و هوا می‌رسد مشهود است. به طور خاص، معترضان به تغییرات اقلیمی از تاکتیک «قفل کردن» به عنوان شکلی از اقدام مستقیم برای ایجاد اختلال در امور معمول و جلب توجه به بحران آب‌وهوایی استفاده می‌کنند؛ یعنی خود را به یک ساختمان یا سایر معترضان متصل می‌کنند. اما لایحه نظم عمومی، در صورت تصویب، نه تنها قفل کردن، بلکه حمل تجهیزاتی که می‌توان از آن

برای قفل کردن استفاده کرد را تخلف محسوب می‌کند. نگاهی به صنعت سوخت‌های فسیلی توضیح می‌دهد که چرا، در یک دولت نئولیبرال، سرکوب اعتراضات علیه سوخت‌های فسیلی و عدم اقدام اقلیمی در دستور کار قرار دارد. به خصوص از آنجایی که لابی‌گران شرکت‌های سوخت فسیلی بدون نیاز به اعلام مشارکت در سوابق شفافیت رسمی پارلمان در دست‌مست‌تر فعالیت می‌کنند. نمونه‌های ذکر شده، همراه با قانون پلیس، جنایت، مجازات و دادگاه و لایحه نظم عمومی، این ادعا را تأیید می‌کنند که در حالی که پلیس در خدمت دولت است، دولت در تلاش است تا اختیارات پلیس را گسترش دهد، بنابراین تلاشی هماهنگ برای محدود کردن حق اعتراض و در نتیجه بستن فضای مخالفت وجود دارد. در کنار قوانین، گزارش پویش علیه تجارت اسلحه و نت‌پل که در آگوست ۲۰۲۲ منتشر شد، میزان نظامی‌سازی پلیس در بریتانیا را برجسته می‌کند. بنابراین پلیس نه تنها در مفهوم قانونگذاری بلکه از نظر تجهیزات، منابع و شیوه‌های عملیاتی نظامی نیز قدرت می‌یابد.

### رسانه‌های تشکیلاتی بریتانیا

در حالی که پلیس در حال تلاش برای محدود کردن فعالانه حق اعتراض است، این تنها جنبه از پروژه سیاست‌زدایی دولت بریتانیا نیست. به عنوان مثال، با پوشش دیوار به دیوار مراسم تشییع جنازه ملکه الیزابت دوم در سپتامبر ۲۰۲۲، به ویژه در بی‌بی‌سی، دیدیم که فضای کمی برای دیدگاه‌های منتقد سلطنت - یا در واقع هر نوع گزارش دیگری وجود داشت. این امر به ویژه در رسانه‌های اجتماعی مشهود بود، جایی که هر پاسخی که کمتر از تأیید ملکه فقید بود، با تحقیر شدید عمومی مورد استقبال قرار گرفت. به ویژه زنان سیاه‌پوست، مانند دانشجویان اوجو آتیا و زویی سامودزی، به دلیل ابراز دیدگاه‌هایی که نسبت به میراث استعماری الیزابت دوم انتقاد می‌کردند، مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. در حالی که زن‌ستیزی آنها را به اهداف آسانی تبدیل می‌کرد، چندین

نفر که همگی سفیدپوست بودند، از آن زمان به دلیل اعتراضات ضد سلطنت دستگیر شدند.

در این میان، سازمان‌های برجسته‌ی مسلمان بریتانیایی برای ابراز تسلیت و نشان دادن خود و مسلمانان بریتانیایی به عنوان رعایای وفادار تلاش کردند. دشوار است بگوییم که آیا این پاسخ به دلیل نیاز به علامت‌گذاری این سازمان‌ها و همه مسلمانان به عنوان ایمن و غیرتهدیدکننده از نظر تشکیلات بوده است، یا اینکه این به دلیل فشار تصور شده برای ظاهر شدن به این شکل بوده است، یا روایت‌های مسلمانان «خوب» و «بد» تا حدی درونی شده‌اند که این واکنش، بازتابی واقعی از دیدگاه‌های این سازمان‌ها بود. در حالی که قوانین پیشگیری و ضد تروریسم برای سیاست‌زدایی جامعه مدنی مسلمانان بریتانیا تصویب شده است، پلیس نظامی شده و وقیحانه عمل کرده است. رسانه‌های گروهی طرفدار تشکیلات در حال تلاش برای سیاست‌زدایی از جامعه بریتانیا در کل جامعه هستند. به این ترتیب، سیاست‌زدایی از جمعیت نه تنها در خدمت یک دستور کار استعماری، مانند آنچه از طریق پروژه پیشگیری رخ می‌دهد، بلکه در خدمت یک برنامه نئولیبرال نیز می‌باشد. پاسخ به دیدگاه‌های انتقادی از سلطنت به مناسبت مرگ الیزابت دوم، نمونه‌ای از محدودیت‌های آزادی بیان و آزادی اندیشه در بریتانیا بود. روایت رسانه‌ای همیشه در خدمت امپراتوری عمل می‌کند و جای کمی برای تفکر انتقادی باقی می‌گذارد. به طور خاص با نگاهی به بی‌بی‌سی، تحلیل پوشش آن از کارگران اعتصاب گر می‌تواند نقش آن را در ارائه روایتی منحصر به فرد برای سیاست‌زدایی از عموم مردم به خاطر یک دستور کار نئولیبرالی نشان دهد.

در طول قرن بیستم، اتحادیه‌ها و حق اعتصاب سنگ بنای سازماندهی سیاسی طبقه کارگر در بریتانیا شد. اما پوشش بی‌بی‌سی از اعتصابات در اواخر سال ۲۰۲۲ می‌تواند به عنوان تضعیف حق کارگران برای اعتصاب تعبیر شود و تصویری از گرایش‌های نئولیبرالی بی‌بی‌سی ارائه می‌کند. پس از بررسی چهل و پنج مقاله در وب سایت

است. یک تیر با اشاره به رئیس اتحادیه حمل و نقل بریتانیا، میک لینچ، بخوانید: «رئیس اتحادیه می گوید: من گرینچ نیستم. قطار کریسمس اعتصاب می کند». دو مقاله در مورد اعتصابات رویال میل همچنین به یکی از مدیران ارشد شرکت اشاره می کند که گفته است «اتحادیه از کریسمس برای باج خواهی استفاده می کند».

اما تعداد انگشت شماری از مقاله ها، به ویژه، به دلیل روایت «اعتصابات ضد کریسمس هستند» برجسته می شوند. یکی از آنها با عنوان «اعتصاب های قطار: رئیس میخانه هشدار می دهد که اعتصاب ها می تواند برنامه های کریسمس را خراب کند»، نگرانی های صاحبان میخانه در مورد اینکه چگونه اعتصاب ها بر کسب و کار در یک دوره «حیاتی» کریسمس تأثیر می گذارد را برجسته می کند. سیمون امنی، مالک فروشگاه های زنجیره ای از اتحادیه حمل و نقل خواست تا اعتصابات را لغو کند تا اطمینان حاصل شود که بخش مهمان داری «بتواند کریسمس را که شایسته آن است داشته باشد». امنی که شرکت آن پنج هزار کارمند دارد، در ادامه کارگران اعتصابی را در مقابل کارگران مهمان داری با دستمزد کمتر قرار داد و گفت:

«این اعتصابات قطارها بر بخش مهمان داری تأثیر می گذارد. اما مهم تر از آن، کارکنان مهماندار... احتمالاً ساعات کاری آنها کاهش می یابد، اگر این اعتصاب های قطار همچنان اتفاق بیفتد، درآمدها به میزان قابل توجهی کاهش می یابد».

این تاکتیک تفرقه بینداز و حکومت کن همچنان ادامه دارد که این مقاله با چارلی بیکر، صاحب دو میخانه ادامه می دهد. این مقاله می گوید که بیکر «تخمین می زند که از زمان اعلام اعتصاب ها حدود ۲۰۰ هزار پوند ضرر به تجارت آنها وارد شده است». در ادامه اشاره می شود که بیکر «صاحب کسب و کار کوچک تری» است و از دست دادن این تجارت برای او «ترسناک» بود. همانطور که ژيرو می گوید، نئولیبرالیسم مردم را از طریق «فوق رقابتی» که «توانایی عمل سیاسی، مسئولانه و با شجاعت

توافق برسند، عدم تعادل قدرت موجود در بازی را از بین می برد و در نتیجه اساساً توجیه اعتصاب ها را تضعیف می کند. جدای از اینها، دو موضوع مهم مرتبط در پوشش بی بی سی از اعتصابات برجسته است. اولی اختلال در مشتریان یا کاربران خدمات است و دوم تأثیری است که اعتصابات به دلیل زمان بندی آنها در کریسمس خواهد داشت. از ۱۷ مقاله ای که در مورد اعتصابات حمل و نقل گزارش می دهند، ۱۶ مقاله به «اختلال» یا تأثیر بر مسافران اشاره کرده اند. ۱۶ از ۱۷ نیز «کریسمس» را ذکر کرده اند. از ده مقاله ای گزارش شده در مورد اعتصابات پست سلطنتی، ۱۰۰ درصد به کریسمس اشاره کرده اند و ۸۰ درصد به اختلال در فعالیت مشتریان و خرده فروشان اشاره کرده اند.

## روایت های رسانه ای در مورد «لغو کریسمس» و «نجات کریسمس» نمونه ای از وحشت اخلاقی است که به طور منظم در اطراف مهم ترین تعطیلات برای اکثر جمعیت بریتانیا ایجاد می شود

روایت های رسانه ای در مورد «لغو کریسمس» و «نجات کریسمس» نمونه ای از وحشت اخلاقی است که به طور منظم در اطراف مهم ترین تعطیلات برای اکثر جمعیت بریتانیا ایجاد می شود. به نظر می رسد که ترسیم کردن چیزی به عنوان تهدیدی برای کریسمس روشی آزمایش شده برای برانگیختن مردم بریتانیا علیه آن است. روایتی که بی بی سی در مورد اعتصاب هایی که برنامه های کریسمس را مختل می کنند، متفاوت نبوده است. اشاره به چگونگی اعتصاب ها در دوره کریسمس و برنامه های مردم را در این زمان مختل می کند، موضوعی رایج

بی بی سی که اعتصابات بین ۱ نوامبر تا ۸ دسامبر ۲۰۲۲ را پوشش می دهد، چندین شباهت ظاهر می شود. این مقالات شامل کارگران راه آهن، سایر کارگران حمل و نقل، کارکنان مراقبت های بهداشتی، معلمان، کارکنان دانشگاه و کارکنان پست سلطنتی می شود.

ویژگی تکرار شونده این مقالات این بود که میزان درآمد کارگران در هر بخش را ذکر کردند. این اطلاعات همیشه بدون هیچ تصدیقی ارائه می شد که دستمزدها حداقل در سیزده سال گذشته مطابق با تورم افزایش نیافته است. علیرغم اینکه بحران هزینه زندگی یکی از محرک های اصلی اعتصابات اخیر است، تنها دوازده مقاله (۲۷ درصد) به هزینه زندگی اشاره کرده است که از این میان ۵ مقاله نیز به اثرات همه گیری و افزایش هزینه های سربار برای کارفرمایان اشاره کرده است. با حداقل دستمزد ۹,۵۰ پوند در ساعت و بدون همراهی زمینه رکود دستمزد، به راحتی می توان فهمید که چگونه، برای مثال، حقوق ابتدایی سالانه یک معلم بیش از ۲۵ هزار پوند ممکن است برای بسیاری از مردم سخاوتمندانه به نظر برسد و در نظر آنها ضرورت اعتصاب برای معلمان را کاهش دهد.

در مقالات، اغلب به پیشنهادات پرداختی نیز اشاره می شد که قبلاً ارائه شده بود، اما اتحادیه ها آن را رد کرده اند. اما در کنار این، هیچ یک از مقالات به حاشیه سود شرکت های خصوصی که کارگران اعتصاب می کردند، یا مثلاً افزایش حقوق و مزایای دریافتی نمایندگان مجلس و وزرا در مقایسه با کارکنان بخش دولتی، اشاره نکرده است. در حالی که ظاهراً «تعادل» وجود داشت زیرا مقالات به طور کلی نظرات کارگران و کارفرمایان را ذکر می کردند، چندین مقاله نیز در مورد «هر دو طرف» صحبت می کردند. این چارچوب نشان می دهد که مبارزه کارگران برای دریافت دستمزدی که بتوانند با آن زندگی کنند، برابر است با مبارزه کارفرمایان که از دستمزدهای پایین تر سود می برند. توصیف اعتصاب ها به عنوان درگیری که در آن «هر دو طرف» نارضایتی های مشروع دارند و به سادگی نمی توانند به



مدنی» را مهار می‌کند، در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد. او اضافه می‌کند: «این فرهنگ غارتگرانه با ایجاد مشکل برای افراد در شناسایی هرگونه احساس مسئولیت مشترک و تصور قابل اجرا از خیر عمومی، روند غیرسیاسی شدن را پیش می‌برد».

بیکر از اینکه چگونه میخانه‌ها، کافه‌ها و رستوران‌ها به دلیل افزایش قیمت انرژی در لبه صخره قرار گرفته‌اند ابراز تأسف می‌کند و ادامه می‌دهد:

«من کاملاً درک می‌کنم که هزینه زندگی در حال افزایش است و با کارگران راه‌آهن همدلی می‌کنم، اما برای ما نیز واقعاً سخت است».

این بلافاصله با نظراتی از میهمانداری بریتانیا، سازمان تجاری این بخش همراه شد و هشدار داد که «اقدامات اعتصابی حدود ۱٫۵ میلیارد پوند برای این بخش هزینه خواهد داشت». تنها ۹ درصد از مقاله (۱۷ از ۸۴۳ کلمه) نظراتی از اتحادیه حمل و نقل بریتانیا را ارائه می‌کرد و بقیه‌ی متن از صاحبان مشاغل، میهمانداری بریتانیا و وزیر حمل و نقل مارک هارپر بود.

نمونه بارز دیگر مقاله‌ای بود که اظهارات ندیم زهاوی، رئیس حزب محافظه کار را در یک مصاحبه تلویزیونی با بی‌بی‌سی گزارش می‌کرد که اعتصاب‌ها در کریسمس «ناعدالانه» و «مضر» به زندگی مردم است. بعدتر، صبح همان روز در اسکای نیوز، او به طرز بدنامی گفت که این ضربات به دست پوتین بازی می‌شود و پرستاران باید پیشنهاد دستمزد کمتری را بپذیرند تا «پیام بسیار واضحی به پوتین بفرستند» - اما مقاله بی‌بی‌سی هیچ اشاره‌ای به این اظهارات خاص زهاوی نکرده است. در حالی که مقاله ابراز می‌کند زهاوی به بی‌بی‌سی گفته است که حملات «آن چیزی است که پوتین می‌خواهد ببیند»، کلیپ ویدیویی موجود در بالای مقاله شامل اشاره زهاوی به پوتین نیست. این مقاله همچنین به درخواست‌ها برای افزایش دستمزدها برای تطابق با افزایش هزینه‌های زندگی اشاره می‌کند، اما بلافاصله این هشدار را دنبال می‌کند که هزینه‌های زندگی «با سریع‌ترین نرخ خود در ۴۰ سال گذشته و عمدتاً در نتیجه افزایش قیمت مواد غذایی

و انرژی افزایش می‌یابد». این بیانیه اخیر به طور کامل دولت محافظه کاران را از سه چیز تبرئه می‌کند: نقش آن در عدم افزایش دستمزدها به صورت واقعی برای کارکنان بخش دولتی؛ نقش آن در امتناع از تنظیم مؤثر یا یارانه دادن به قیمت انرژی و تولید انرژی؛ و نقش برگزیت در افزایش قیمت مواد غذایی. همچنین مطالبات پرداختی را «غیرقابل استطاعت» و در نتیجه اعتصاب کارگران را برای طرح این مطالبات نامعقول می‌داند.

در نهایت، یکی از آشکارترین نمونه‌های پوشش ضد اعتصاب بی‌بی‌سی مقاله‌ای بود که در ۸ دسامبر، در ابتدا با عنوان «اعتصاب‌های راه‌آهن یعنی من پسر را در کریسمس نخواهم دید» منتشر شد. تیتز، نقل قولی از اوون بود که تصویر او نیز تصویر اصلی مقاله بود. مقاله‌ای که توسط مایکل ریس، خبرنگار بی‌بی‌سی نوشته شده، ادعا می‌کند که اوون نمی‌تواند در ۲۷ دسامبر به دلیل اعتصابات راه‌آهن، پسر ۱۲ ساله خود را ملاقات کند. مقاله در ادامه می‌گوید:

«اوون با حمایت از اعتصاب‌ها در اوایل سال، می‌گوید که اکنون با آنها مخالف است زیرا اعتصابات، جشن کریسمس او را خراب می‌کنند».

اما همانطور که بسیاری از کاربران توئیتر اشاره کردند، در واقع مسیرهای جایگزینی وجود داشت که اگر اوون واقعا می‌خواست پسرش را ببیند، می‌توانست به راحتی از آنها استفاده کند. توئیست اصلی بی‌بی‌سی، که بعداً حذف شد، حداقل ۱۶۳۷ بار نقل قول شد (در مقایسه با تنها ۱۱۰ مورد بازتوییت)، که بسیاری از توئیتهای نقل قول مربوط به روزنامه‌نگاری ضعیف ریس و جانبداری بی‌بی‌سی از ضد اعتصاب است. روزنامه‌نگار ورزشی، جی موتی، آن را اینگونه توصیف کرد که «بی‌بی‌سی برای محافظه کاران تبلیغ می‌کند». استیو تاپل در نوشتن برای کنری، مقاله بی‌بی‌سی را «تبلیغات ضد اتحادیه حمل و نقل» توصیف کرد و گفت: «در مجموع، این مقاله جانبداری ریشه‌دار طرفدار دولت توزیع‌کننده فرضی خدمات عمومی را نشان می‌دهد».

تاپل همچنین خاطر نشان کرد که در

مقاله اصلی هیچ نظری از طرف کسی که از اعتصابات حمایت می‌کرده نبود و شکست ریس در راستی‌آزمایی ادعاهای اوون با دستورالعمل‌های گزارش خود بی‌بی‌سی در تضاد است. بی‌بی‌سی بعداً تیتز و تصویر اصلی را تغییر داد و اوون را از مقاله حذف کرد و در پایان یادداشتی نوشت: «این داستان برای حذف یک مطالعه موردی که برنامه‌های سفر آن بعید است تحت تأثیر اعتصاب‌ها قرار گیرد، به‌روزرسانی شده است». این یادداشت که به‌جای «اصلاح» به‌عنوان «به‌روزرسانی» اضافه شد، سپس دوباره تغییر کرد تا «مطالعه موردی» با «مصاحبه» جایگزین شود.

رسانه‌های جریان اصلی در بریتانیا، در بیشتر موارد، به طور مداوم گزارش‌های «اعتصاب‌ها در برابر کریسمس» را تحت فشار قرار داده‌اند. با این حال، مشارکت بی‌بی‌سی نقش آن را به‌عنوان یک ابزار تبلیغاتی برای دولتی نشان می‌دهد که به نظر می‌رسد تمام تلاش خود را می‌کند تا دامنه‌ی دیدگاه‌های قابل قبول را محدود کند و تفکر انتقادی را خفه کند و در نتیجه مردم را غیرسیاسی کند. یکی از معیارهای این نظرسنجی، نظرسنجی یو گو است که نشان داد ۴۵ درصد از مردم از کارگران اعتصابی راه‌آهن در اکتبر ۲۰۲۲ در مقابل ۴۲ درصد مخالفان حمایت کردند که در نوامبر به ۴۱ درصد در حمایت و ۴۷ درصد مخالفت کردند. همانطور که تاپل در مقاله دیگری برای کنری اشاره کرد، «به نظر می‌رسد که روایت‌های رسانه‌ای در مورد اعتصاب و کریسمس ممکن است نظرات برخی افراد را تحت تأثیر قرار داده باشد».

## ناتوان‌سازی سیستماتیک و ساکت‌سازی

### اقلیت‌های نژادی

بررسی پرونده‌های پلیس و بی‌بی‌سی نقش آنها را در محدود کردن فضا برای نظرات مخالف در بریتانیا نشان می‌دهد و در نتیجه به سیاست‌زدایی از عموم مردم در خدمت هژمونی نئولیبرالی فراگیر کمک می‌کند. با این حال، همانطور که در مورد پلیس معترضان بحث شد، جمعیت‌های نژادی به طور نامتناسبی با تأثیرات این خفقان بر صداهای مخالف روبرو هستند. با تأثیر خاموش‌کننده پلیس شدید بر

حساسیت‌زدایی و «تحمل» نسبت به حوادث نژادپرستانه به عنوان مکانیزم مقابله می‌شود، نویسندگان خاطر نشان می‌کنند: «کار احساسی، یعنی جدایی و حساسیت‌زدایی، که توسط دانشجویان قومی اقلیت ما انجام می‌شود، به نظر می‌رسد از سرخوردگی و کناره‌گیری که وضعیت موجود را می‌توان به طور معناداری به چالش کشید، سر می‌زند.» در حالی که می‌توان این «کناره‌گیری» را به عنوان تأثیری غیرسیاسی بر افرادی از گروه‌های اقلیت نژادی در نظر گرفت، می‌توان استدلال کرد که این تأثیر نتیجه مطلوب هدف قرار دادن نژادپرستانه‌ی رنگین‌پوستان توسط دولت است. مطالعه‌ی عمیق‌تر دیگری که این ادعا را تأیید می‌کند توسط جولین تالپین در مجله مطالعات قومی و نژادی در فوریه ۲۰۲۲ منتشر شده است. این مطالعه با عنوان چرا اقلیت‌های نژادی فرانسوی اغلب بسیج نمی‌شوند: ناتوانی، رپر تواریهای تاکتیکی و سرکوب نرم جنبش‌های ضد نژادپرستی است این کتاب با تمرکز بر شش شهر فرانسه، به یک «ناتوانی جمعی» در میان طبقه کارگر از اقلیت‌های نژادی اشاره می‌کند. مهمتر از همه، تالپین می‌گوید: «به جای بی‌تفاوتی، به نظر می‌رسد ساکنان محله طبقه کارگر فرانسه با احساس عمیق ناتوانی مشخص می‌شوند. در حالی که آنها اغلب موقعیت خود را ناعادلانه تفسیر می‌کنند، اما راه‌های کمی برای تغییر آن می‌بینند، زیرا سیاست یا کنش جمعی به ندرت به عنوان ابزار مؤثر ظاهر می‌شود.»

به ویژه قابل توجه است که پایین عملکردهای «سرکوبگرانه» نهادهای عمومی را یکی از عواملی می‌داند که باعث «بی‌حرکتی» اقلیت‌های نژادی در فرانسه و «سوخت ناتوانی جمعی» می‌شود. او می‌افزاید که در کنار «اشکال خشونت‌آمیز» سرکوب، مانند پلیس: «گروه‌های مورد مطالعه در تحقیق ما... با اشکال معمولی‌تری از سرکوب ورد صلاحیت‌های نرم و نمادین روبرو هستند (مارکس فری ۲۰۰۴)، که اگرچه خشونت کمتری دارند، اما تأثیر مستقیمی بر ظرفیت‌های بسیج آنها دارد.» در این میان، یکی از مظاهر سرکوب

آنچه او کوندای در اینجا به آن اشاره می‌کند، تأثیر درازمدت نژادپرستی سیستماتیک است. به طور خاص، تأثیر شورش‌ها بر سلامت روان سیاه‌پوستان منعکس کننده‌ی ایده‌ی گسترده‌تر «خستگی سیاهان» است که توسط مری فرانسیس وینترز بحث شده است که به عنوان «تلفات زندگی با نژادپرستی» توصیف می‌شود، خیلی دور از ذهن نیست که نتیجه بگیریم وزن عاطفی و روانی خستگی سیاه‌پوستان می‌تواند تأثیری ناتوان کننده داشته باشد و ظرفیت جمعی برای مخالفت‌های سیاسی را کاهش دهد.

یکی از مظاهر سرکوب  
بسیج علیه نژادپرستی توسط  
دولت بریتانیا، جرم‌انگاری  
معترضان است اقدامی  
که با توجه به میراث  
استعماری این کشور به طور  
نامتناسبی بر اعتراضات ضد  
نژادپرستی تأثیر می‌گذارد  
و هنگامی که صحبت از  
سرکوب حمایت از فلسطین  
می‌شود، سرکوب اشکال  
خشونت آمیزی مانند پلیس  
ضد ترور و همچنین اشکال  
ظریف‌تر شامل نظارت  
جمعی از طریق پرپونت به  
خود می‌گیرد

این مفهوم خستگی جمعی در پاسخ به نژادپرستی می‌تواند به درجات مختلفی برای سایر گروه‌های متأثر از نژادپرستی نیز اعمال شود. مطالعه‌ای توسط بیلی وانگ و همکاران، که توسط مجله آموزش کمبریج در آوریل ۲۰۲۲ منتشر شد، اثرات «خستگی نبرد نژادی» را به طور خاص بر روی «دانشجویان اقلیت قومی در آموزش عالی بریتانیا» بررسی می‌کند. این مطالعه به خستگی ناشی از موارد مکرر نژادپرستی در بین دانشجویان مورد مصاحبه اشاره می‌کند. در حالی که این امر باعث

معترضان رنگین‌پوست، مهم است که بدانیم این آسیب فقط توسط پلیس به عنوان یک نهاد ایجاد نمی‌شود. بلکه بخشی از هدف قرار دادن، خاموش کردن و ناتوان‌سازی سیستماتیک جمعیت‌های نژادی را تشکیل می‌دهد.

جیسون او کوندای که برای مجله تریبون می‌نویسد، در مورد جرم‌انگاری معترضان اتحادیه حمل و نقل و به ویژه نقش وزارت کشور و لایحه پلیس، جنایت، مجازات و دادگاه (اکنون در زمان نگارش یک لایحه) در تسهیل این موضوع صحبت می‌کند. او همچنین در همین راستا به جرم‌انگاری جوانان سیاه‌پوست به دنبال شورش‌های لندن در سال ۲۰۱۱ اشاره می‌کند. در حالی که محافظه‌کاران به طور کلی، و پیریتی پاتل به طور خاص، اغلب در مورد مسائلی مانند مهاجرت یا نژادپرستی به عنوان شرور ترسیم شده‌اند، او کوندای به عنوان یک شخصیت شرور کاریکاتوری شده معرفی می‌شود. این مقاله به این نکته اشاره می‌کند که حزب کارگر به رهبری کایر استارمر در حفظ وضعیت موجود برتری طلب سفیدپوست و نئولیبرال در بریتانیا همدست نیست. او به نقش استارمر در تسریع تعقیب قضایی جوانان سیاه‌پوست بدون سابقه کیفری که در شورش‌ها دستگیر شده‌اند، اشاره می‌کند که در نتیجه‌ی آن از انجام مراحل قانونی مناسب محروم می‌شوند.

روایات دولتی و رسانه‌ای پیرامون این شورش‌ها احتمالاً به افزایش مستندات نگرش‌های نژادپرستانه در بریتانیا کمک کرده است. همانطور که در مورد اعتراضات اتحادیه حمل و نقل، دولت یا عموم مردم ناامیدی موجه آشوبگران یا علل اجتماعی و سیاسی را که مستقیماً شرایطی را ایجاد کردند که در آن مردم نیاز به شورش را احساس می‌کردند، به رسمیت شناختند. او کوندای در ادامه اضافه می‌کند:

«وزیران کشور و دادگستری عمداً به دنبال دشمنی با خانواده‌های سیاه‌پوست هستند که بسیاری از آنها هنوز با عواقب طولانی مدت رسیدگی‌های حقوقی ظالمانه‌ای که پس از دستگیری اعضای جوان خانواده‌شان به سر می‌برند، زندگی می‌کنند.»

بسیج علیه نژادپرستی توسط دولت بریتانیا، جرم‌انگاری معترضان اتحادیه حمل و نقل است. علاوه بر این، پس از سرنگونی مجسمه برده ادوارد کولستون در بریستول، این امر همچنین در جرم‌انگاری آسیب به مجسمه‌ها از طریق قانون پلیس، جنایت، مجازات و دادگاه آشکار می‌شود - اقدامی که با توجه به میراث استعماری این کشور به طور نامتناسبی بر اعتراضات ضد نژادپرستی تأثیر می‌گذارد. و هنگامی که صحبت از سرکوب حمایت از فلسطین - یکی از سنگ بنای مبارزات ضد نژادپرستی - می‌شود، سرکوب اشکال خشونت آمیزی مانند پلیس ضد ترور و همچنین اشکال ظریف‌تر به خود می‌گیرد. مورد دوم شامل نظارت جمعی از طریق پروبوت و هدف قرار دادن سیستماتیک و چند نهادی سازمان‌های حامی فلسطین است.

در نوامبر ۲۰۲۱، پارلمان بریتانیا اصلاحیه‌ای را در قانون تروریسم ۲۰۰۰ تصویب کرد که شاخه سیاسی حماس را به عنوان یک سازمان تروریستی منع فعالیت کرد. در آن زمان، رهبران مسلمان در بخش خیریه نگرانی‌هایی را در مورد اینکه چگونه این قانون «مانع کار خیریه در داخل سرزمین فلسطینی محاصره شده» می‌شود را مطرح می‌کردند، اما تماس‌های آنها تأثیری نداشت. با این حال، با ممنوع فعالیت شدن بازوی نظامی حماس در سال ۲۰۰۱، مؤسسات خیریه اسلامی مدت‌ها قبل از اصلاحیه سال ۲۰۲۱ به طور مداوم تحت نظارت کمیسیون خیریه قرار گرفته بودند. یک برنامه پانورامای بی‌بی‌سی در سال ۲۰۰۹ در اینترپال، تحقیقات کمیسیون خیریه را در مورد ارتباط احتمالی این سازمان با «فعالیت‌های ستیزه‌جویانه یا تروریستی حماس» برانگیخت. سایر مؤسسات خیریه‌ای که کمیسیون به خاطر کارشان در غزه و/یا ارتباط ادعایی با گروه‌های آزادیبخش در فلسطین هدف قرار داده است شامل کمک آموزشی برای فلسطینیان، کمک‌های پزشکی برای فلسطینیان، کمک‌های مسلمانان و کمک‌های انسانی است. تحقیقات همواره منجر به تهدید به از دست دادن یا از دست دادن واقعی بودجه برای مؤسسات خیریه مربوطه می‌شد. حداقل یکی از این مؤسسات خیریه، با عنوان کمک انسانی،

به طور علنی نگرانی‌هایی را در مورد این کمیسیون به دلیل «افراط در رویکرد خود و عمل مؤثر به عنوان گسترش سیاست آزار و اذیت پلیس و سرویس‌های امنیتی» مطرح کرد.

در ژوئن ۲۰۲۲، کمیسیون همچنین تحقیقاتی را در مورد بازوی خیریه اتحادیه ملی دانشجویان به دلیل ادعاهای یهودی‌ستیزی علیه رئیس منتخب اتحادیه، شیما دلالی، فعال برجسته طرفدار فلسطین آغاز کرد. این تحقیق با نامه‌ای از سوی نماینده حزب محافظه کار و رئیس کمیته منتخب آموزش، رابرت هالفون، با همکاری پویش علیه یهودی‌ستیزی ارسال شد. یک مقاله کاری با عنوان ضد روایات مسلط اسلام‌هراسی - بریتانیا که توسط آرزو مرالی در سال ۲۰۱۸ منتشر شد، توجه را به تلفات این تحقیقات کمیسیون خیریه جلب می‌کند که اتفاقاً مسلمانان را به طور نامتناسبی تحت تأثیر قرار می‌دهد. همانطور که یکی از پاسخ‌دهندگان اشاره می‌کند: «این حداقل منجر به این شده است که مؤسسات خیریه‌ای که هیچ تخلفی در مورد آنها انجام نشده است، خود را... در فرایند بی‌پایان مکاتبات با کمیسیون خیریه ناشی از شکایات مکرر توسط همان اعضا، گرفتار شده ببینند. در بدترین حالت، معتمدانی برکنار می‌شوند و با متولیان انتخاب شده توسط کمیسیون خیریه جایگزین می‌شوند و یا دارایی‌هایشان مسدود می‌شود».

مرالی به ویژه خاطر نشان می‌کند:

«مسلمانان نه تنها از توانایی تعریف مسلمان بودن در هر یک از اشکال متنوع آن محروم هستند، بلکه توسط گفتمان و عمل دولتی و نهادی که نوعی خشونت علیه آنها است، تعریف می‌شوند. این وضعیت، آنها را از ایفای هر گونه نقشی برای مشارکت در جامعه‌ی گسترده‌تر محروم می‌کند» [تأکید اضافه شده است]. همانطور که قبلاً ذکر شد، این ناتوانی در فقدان تعامل انتقادی در جامعه مسلمانان و به ویژه سازمان‌های جامعه مدنی مسلمان آشکار می‌شود و به دنبال سرکوب سیستماتیک سازمان‌ها و جنبش‌های اقلیت‌ها، همانطور که تالپین در مورد فرانسه اشاره کرد، یا ترس از سرکوب دولتی یا خستگی ناشی از سرکوب

دولتی می‌تواند به سکوت گسترده و غیرسیاسی کردن اقلیت‌های نژادپرستانه در بریتانیا منجر شود.

### یک نیروی مقاومت ناپذیر

این مقاله صرفاً تصویری از سطح سرکوب، ساکت‌سازی و تبلیغات استقرار در حال عادی‌سازی در بریتانیا ارائه می‌دهد. با این حال، در میان این تاکتیک‌ها و علی‌رغم آن‌ها، به اصطلاح بحران هزینه‌های زندگی کارگران را به‌طور خاص تا حدی بسیج کرده است که در قرن حاضر دیده نشده است. احتمالاً و کاملاً مطابق با مسیری که در این مقاله بیان شده است، این تحولات منجر به آنچه نخست وزیر ریشی سوناک به عنوان «قوانین سخت جدید» برای محدود کردن اقدامات اعتصابی توصیف کرده است، می‌شود. اما همراه با افزایش هزینه‌های زندگی، بحران آب و هوا همچنان بدتر خواهد شد و استعمار همچنان نیاز به مبارزات ضد نژادپرستی را تشدید خواهد کرد. به این ترتیب، فوریت مردم برای اعتراض و کنترل اقتدار گرایانه دولت بر مخالفان ممکن است به بن‌بست برسد. اگر دولت اصرار دارد که به یک شیء غیرقابل حرکت تبدیل شود و در برقراری هژمونی نئولیبرالی و استعماری، سخت و بی‌امان باشد، آنگاه تنها چاره برای صداهای مخالف تبدیل شدن به نیرویی مقاومت‌ناپذیر است. جنبش‌های آگاهی‌بخش و روایت‌های رسانه‌ای جایگزین می‌توانند به مقابله با پروژه سیاست‌زدایی دولت کمک کنند، تا زمانی که در میان شکاف‌های اجتماعی و به‌ویژه در سطح پایه برای جوامع طبقه کارگر قابل دسترسی باشد. به طور اساسی، ما به رد رادیکالیسم «بیش از حد رقابت‌پذیری شده» و بیش از حد فردیت‌گرایی شده نیاز داریم که ژيرو به آن اشاره می‌کند. پذیرفتن جمعی تعهد به نفع خیر عمومی، پادزهر نهایی برای الزام اقتصادی نئولیبرالیسم است و این واقعیت که باعث افزایش فشارهای زورمندان می‌شود، فقط یک امتیاز اضافی است.

افروز فاطمه زیدی نویسنده، سردبیر و روزنامه‌نگار است. او سابقه‌ای در دانشگاه و نوشتن برای سکوه‌های برخط دارد. او در @afrozefz تویت می‌کند

# AUTHOR EVENING with



SHAYKH OMAR SUBEDAR

**A COLLECTION OF  
IMĀM ABŪ HANĪFAH'S  
HADITHS AND FATWAS**



**Tuesday,  
17 January 2023  
6.30pm BST (GMT)**

Purchase  
**A COLLECTION OF IMĀM ABŪ  
HANĪFAH'S HADITHS AND FATWAS**  
from [shop.ihrc.org](http://shop.ihrc.org)

# AUTHOR EVENING with



KOSSER ABDUL AZIZ

**TALES OF  
MINI MARYAM**



**Friday,  
27 January 2023  
6.30pm BST (GMT)**

Purchase  
**TALES OF MINI MARYAM**  
from [shop.ihrc.org](http://shop.ihrc.org)

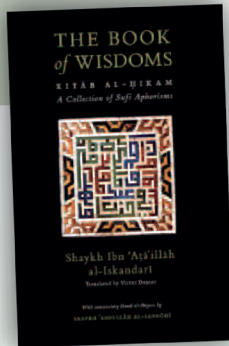


# AUTHOR EVENING with



ANDREW BOOSO

**THE BOOK  
OF WISDOMS**



**Friday,  
3 February 2023  
6.30pm BST (GMT)**

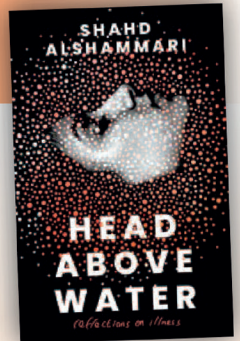
Purchase  
**THE BOOK OF WISDOMS**  
from [shop.ihrc.org](http://shop.ihrc.org)

# AUTHOR EVENING with



SHAHD ALSHAMMARI

**HEAD ABOVE  
WATER**



**Friday,  
23 February 2023  
6.30pm BST (GMT)**

Purchase  
**HEAD ABOVE WATER**  
from [shop.ihrc.org](http://shop.ihrc.org)

**WHERE:** IHRC Bookshop (202 Preston Road, Wembley, London HA9 8PA) or watch the Author Evening **LIVE** on [www.ihrc.tv](http://www.ihrc.tv), Facebook and YouTube



Live on  
**IHRC TV**  
[www.ihrc.tv](http://www.ihrc.tv)



ISSN 2753-3980



The Long View is a project and publication of Islamic Human Rights Commission (a limited company no 04716690).

Web [www.ihrc.org.uk](http://www.ihrc.org.uk)  
E [info@ihrc.org](mailto:info@ihrc.org)  
Tel +44 20 8904 4222

All views are the authors' own and do not reflect IHRC's views or beliefs.

W: [www.ihrc.org.uk](http://www.ihrc.org.uk)  
E: [events@ihrc.org](mailto:events@ihrc.org)  
T: 020 8904 4222



**Islamic  
Human Rights  
Commission**

[www.ihrc.org.uk](http://www.ihrc.org.uk)

25 YEARS  
STANDING  
WITH THE  
OPRESSED